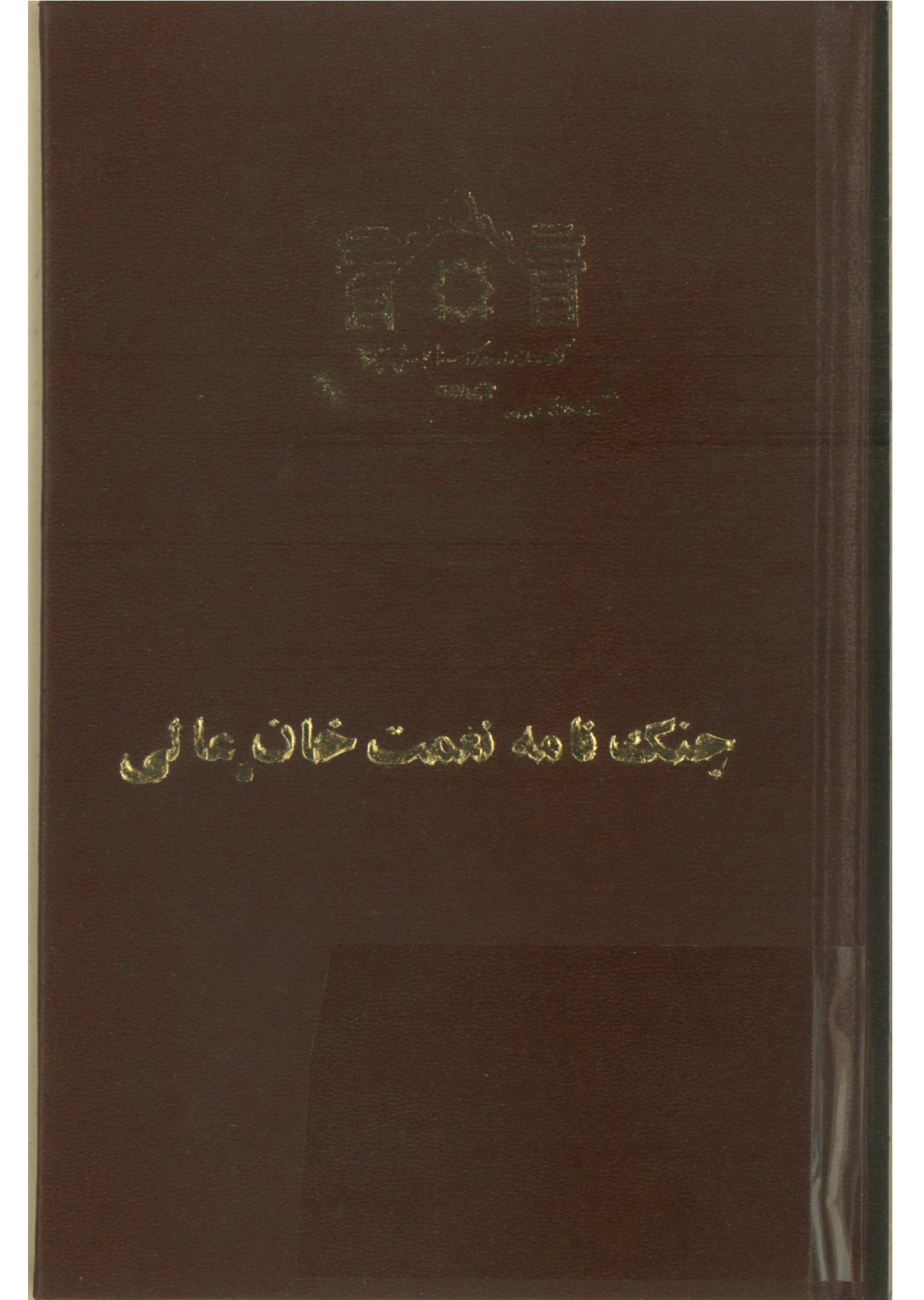
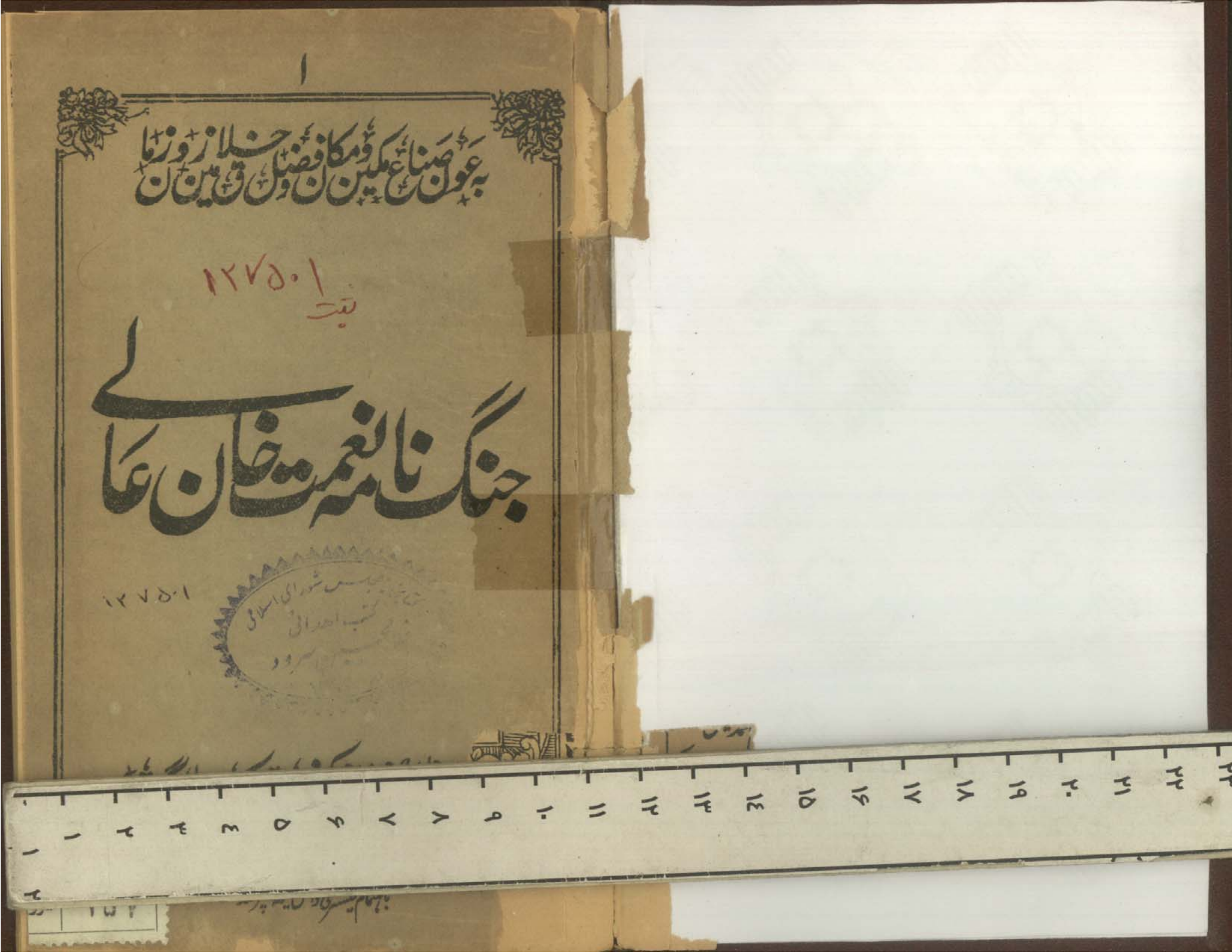
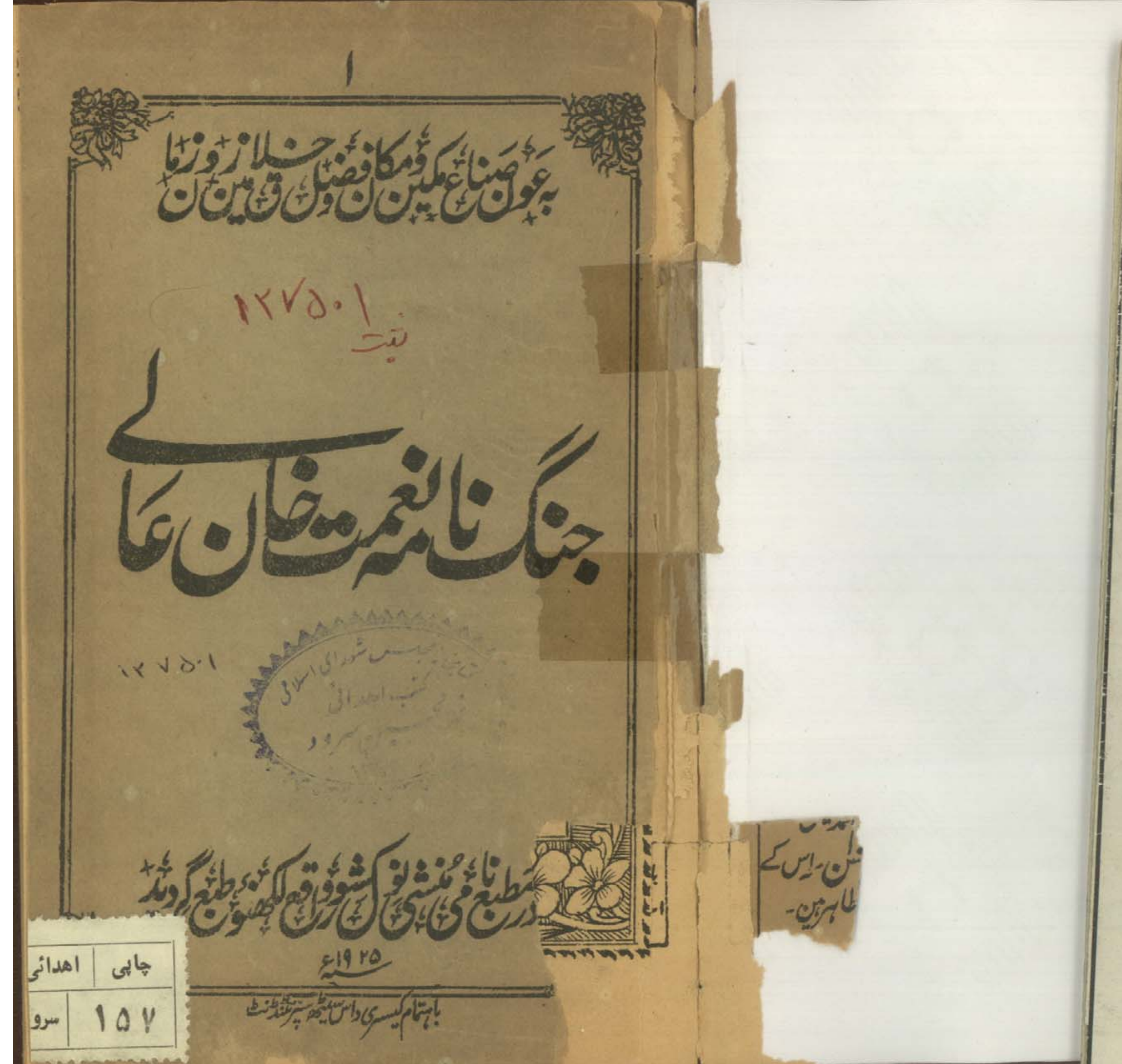


جنگ نامه نعمت خان عالی



به عون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

جنگنامه نعمت خان عالی

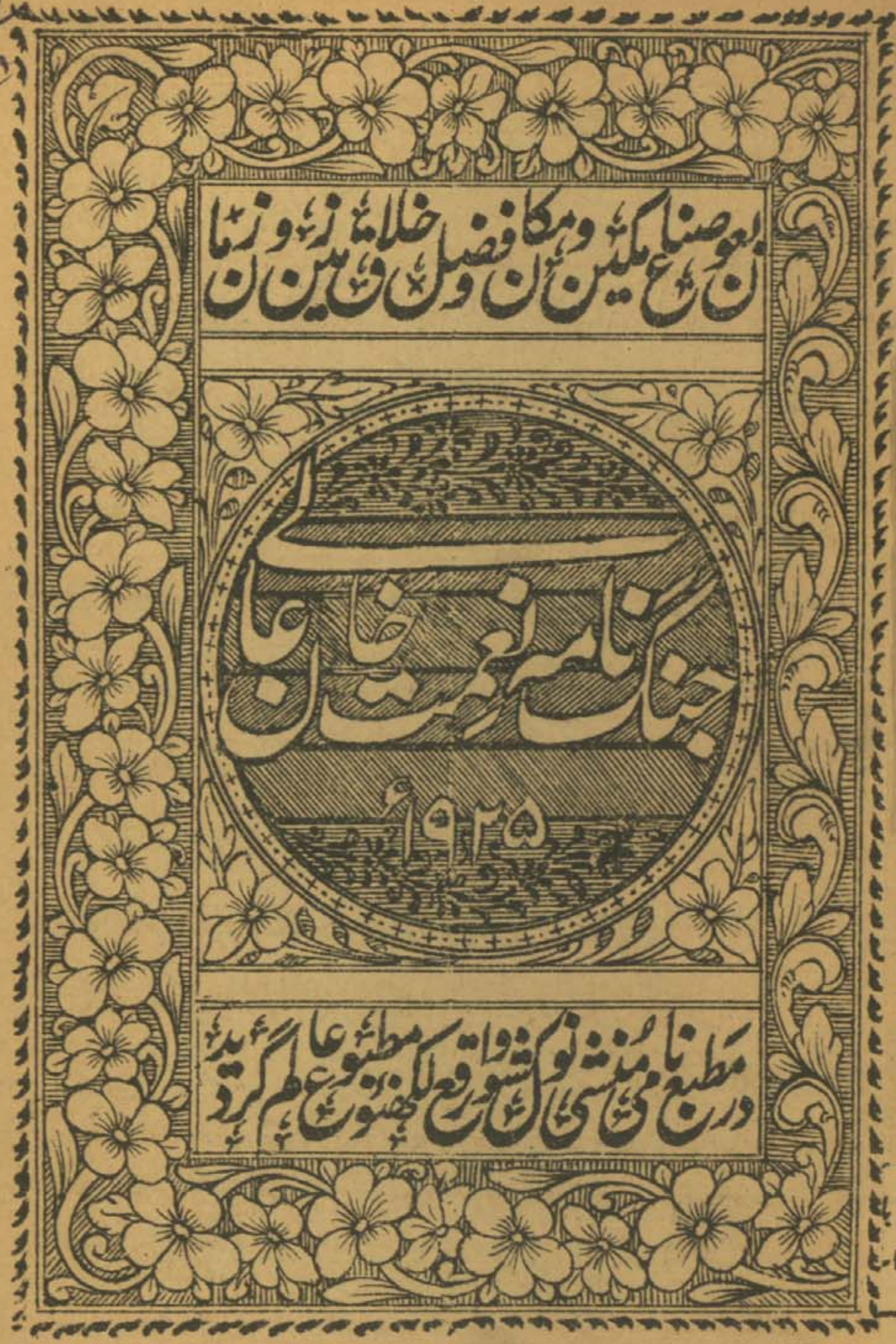


به عون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

جنگ نامه نعمت خان عالی

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ طبع گردید
سنه ۱۹۲۵ع
باهتمام کیسری داس سیٹھ سپرنٹنڈنٹ

ن۔ اس کے
طاہر ہیں۔



باہتمام کیسری داس سیٹھ سپرنٹنڈنٹ

اطلاع

اِس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لئے موجود ہے اور فہرست مطول اس کی ہر ایک شائق کو چھاپے خانے سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ وملاحظہ سے اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی درج ہے اِس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ سادہ مین کتب منشات ومنتخبات درسی مبتدیان اردو وکتب منشات فارسی وکتب قواعد فارسی وچند کتب درسی مبتدیان درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشات ومنتخبات درسی مبتدیان

انشاے خرد افروز۔ رقعات وعرائض وپروانہ نویسی وغیرہ کا طریق آموز مصنفہ منشی قمر الدین۔

انشاے مادھو رام۔ اُردو کا پورا ترجمہ

انشاے دلربا مصنفہ منشی ریوتی پرشاد۔

انشاے سرور۔ بہت عمدہ انشا ہے جس کی بول چال کا لُطف موافق محاورہ اُردو ہے از مرزا رجب علی بیگ سرور صاحب فسانہ عجائب مرتبہ سید میر احمد علی۔

رقعات اُردو۔ ہر قسم کے مراتب کے رقعے مولفہ منشی عطا علی خاک۔

حلواے بے دود۔ دستور العمل نیک چلنی کے مع حکایات از حکیم محمد حسین ...

انشاے اسرار فراش کے مطالب اِس کے نام سے ...

مفید الانشا جدید۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم

زیب[1] دیباچۂ[2] سخن نیایش[3] بی نیازیست[4] کہ در بارگاہ کبریایش زبان چون و چرا لال ست و در جناب عظمت[5] و الایش مقولۂ کم و کیف[6] از امر محال+ افعالش همه مقرون بحکمت اما کسے بر سر آن آگاہ نیست + و امر ششدر کل مشحون بصنعت + لیکن تنفسے را بر کماهی آن راہ نی + دو گل از یک شاخ سر بر آرد + یکی را بر دستار دولت[8] رساند + و دیگری را به خار حوادث ریش گرداند + دو گوهر از یک بحر بیرون آرد + یکی را رونق تاج سلطنت[9] سازد و دیگری را بکحل الجواهر عدم[10] اندازد + دو لعل از یک کان سر بیرون کشد+

[1] زیب آرایش ۱۲ بہ بان [2] دیباجہ آنچہ اول کتاب نویسند باعتبار سخنان نگین و باجیم تازی هم آمده است ۱۲ اب [3] بمعنی آفرین و تحسین و دعائے باشد کہ از روئے تضرع و زاری کنند ۱۲ [4] ای نیایش بے نیاز زیبائی بخشد دیباچۂ سخن ست ۱۲ [5] بفتحتین بزرگی قدر و نخوت ۱۲ منتخب اللغات [6] کم بفتح چند و بسیار ۱۲ [7] ای افعال نیک کرده نما ۱۲ [8] ای بمراد دلش رساند ۱۲ [9] ای بر تاج شاهیش بار دهد بلکہ او را رونق تاج سلطنت سازد [10] ای نیست و نابود نماید ۱۲

یکی را زیب اکلیل[1] تاجداری نماید + و دیگری را در زیر سماق فنا فرساید+ و دو شمع از یک نور منور کند یکی را فروغ بخش شبستان[3] اقبال فرماید+ و دیگری را بصرصر نیستی خاموش نماید+ اگر رقم اقبال است نگاشتۂ کلک صنع اوست + و اگر خط ادبار ست رقم زدۂ قلم حکم او + آب مرحش از یک چشمہ سر بر کشیده + جائی بصورت انهار بہ نهال افسردگان نضارت[4] بخشیده + و طرفی بصفت سیل[5] بر هم زن بنیۂ اهل جمعیت گردیده[6] + شعلۂ عکسش از یک کانون سر بر زده + یکی را بنور عنایت شمع دولت افروختہ+ و دیگری را انبار غضب خرمن هستی سوختہ + آنرا کہ منشور بخت نجاتم[7] افزایش مختوم ست تائید آسمانی بهمہ حال کافل[8] آمال اوست و آنرا کہ زائچۂ طالع نحو نابۂ ضبطش نوشتہ حوادث فلکی برهم زن اوراق[9] احوال او + شمع منیر انجمن آرایان اقبال از تند باد مکاره در پردۂ فانوس حراستش مصون و مستور+ سراج احوال منزویان زاویۂ ادبار از هب[10] قهرش بصرصر بلیات آسمانی

[1] بالکسر تاج ۱۲ بهار عجم [2] حرم سرائے بادشاهان و خلوتخانہ و خوابگاه ملوک ۱۲ [3] بالفتح تازه رو و تازه آبدار شدن ۱۲ [4] آب بسیار کہ روان باشد ۱۲ م [5] بالکسر و بالضم بناکوه شده ۱۲ م [6] ای چنانچہ دولت یکی را اسبب فلاح و اقتدار دیگرا باعث تخریب و ادبار میگردد ۱۲ [7] خاتم بفتح و کسر تا انگشتری و جز آن کہ بدان مهر کنند ۱۲ م [8] کسے باد مزر نتواند رسانید ۱۲ م [9] جمع ورق بفتحتین برگ درخت ۱۲ م [10] بفتح و تشدید با جائی وزیدن هوا ۱۲

بی نور + انسان ضعیف البنیان را در پیش ریاح عواصف جبار تیش گ
سنگین پای کوه مزاجان را از جا می رباید چه مجال اقامت + وسبزهٔ وجود حیات سرنگون ساخته + یکی را کوکب مقصود بمساعد اعتلا طلوع کرده
مشت خاک ضعیفی را (مراد از آدمی ۱۲) در تاب آفتاب مشیتش (خواهش خدا ۱۲) که نهال عالمی بیکدم و دیگری را خورشید امل روبه زوال آورده + یکی را خیل وحشم در حفظ
پژمرده می نماید چه پیروی استقامت + ارباب خرد غیر ازان که تماشائی حراست ایزدی محروس + و دیگری را بقتل اعوان و انصار (یاران و یاوران ۱۲) از فتح وظفر (دیگری)
کارنامهٔ قدرتش باشند + دیگر چه بیتوانند گفت غواصان بحار عقل مایوس (نا امید ۱۲) یکی را اولاد کرام بسایهٔ عنایت صمدی در امان و دیگری را دو قرة العین
جز آن که در بحر تحیر غوطه زده لولوے تسلیم و رضا بدست آرند + دیگر چه بچشم زخم فلک در زیان + یکی را کوس فتح و نصرت در چار سوے عالم
بیتوانند گفت + از انجا که در تحریر لوامع کامله اش زبانه حیرت از بلند آوازه و دیگرے را نوحهٔ سوگواری در شبستان دمبدم تازه + یکی را
زبان قلم می خیزد + دیگر بیان مسوده می آویزد + لهذا آب سکوت صبح امید از مطلع افضال دمیده و دیگرے را روز مراد بشام هلاک رسیده +
بر نائرهٔ این گفتگو ریختن باعث آبروے سخن دانسته سمند قلم را در فضائے یکی را همائے سعادت بر فرق اقبال سایه گستر فیض گردیده + و دیگرے را
اظهار احوال آن دو نیّر سپهر سلطنت که یکی به نیروے توفیقات بلند طائر روح به صفیر اجل بر اوج فنا پریده + یکی را شربت مقاصد دارین بجام
فروغ بخش ایوان شهریاری گردیده + و دیگرے را بهمدی طالع رشتهٔ (بهادر شاه ۱۲) و دیگرے را اهل حرمان بکام + یکی بر تخت خلافت عظمی نشسته و دیگری
حیات بریده ببرج خاکی آرمیده دست قدر یکی را علم سلطنت برافراخته دید قضا دیگری را (عالی جاه ۱۲) الواے بر تخته تابوت رخت هستی بر بسته + یکی را افسر (تاج ۱۲) شهریاری تبارک زیب افزا +
و دیگری را زخم سنان جان گزا یکی را از سهام حوادث سپر صیانت در پیش +
و دیگرے را بزخم سنان (بالکسر سر نیزه ۱۲) سینه و جگر ریش یکی را جوشن اقبال در بر +

۱ بالکسر جمع ریح بمعنی باد ۱۲ ۲ جمع عصف بالفتح بمعنی سخت وزیدن باد ۱۲ م ۳ جبار بفتح و تشدید با تکبر کشنده و اسمی ست از اسمائے خدا تعالی و شکننده کارها ۱۲ م ۴ اقامت ایستادن و بر پا کردن ۱۲ ۵ نیرو بر وزن نیکو بمعنی زور و قوت ۱۲ م ۶ راست شدن راست ایستادن ۱۲ م ۷ ای چون و چرا نمی توانند کرد ۱۲ ۸ بالفتح و تشدید عاو بدریا فرو شونده برائے طلب مروارید ۱۲ م ۹ ای جز آنکه به رضائے او فرود آرند و دیگر از ایشان چه بخیزد ۱۲ ۱۰ سکوت بالضم خاموش شدن ۱۲ م ۱۱ بالفتح فراخ تر بودن مکان ۱۲ ۱۲ توفیق دست دادن و مدد کردن کسی را بکاری ۱۲ ۱۳ لوائے بالکسر علم الویه جمع الویات جمع الجمع ۱۲ م

۱ اعتلا بلند شدن و بزرگوار شدن و غالب شدن ۱۲ ۲ بالضم کریم و بالکسر جمع کریم ۱۲ منتخب اللغات ۳ سوگوار بر وزن گوشوار مصیبت زده و صاحب ماتم را گویند ۱۲ ۴ بانگ مرغ و بانگ کردن مرغ و مانند آن ۱۲ م ۵ سهم بالفتح تیر سهام بالکسر جمع ۱۲ م ۶ صیانت بالکسر نگاه داشتن ۱۲ م

وديگری را تیغ آبدار بر سر + یکی را در عین[1] تردد و نگرانی فتح سماوے
دست داده + و دیگرے را سنگ یاس بر شیشهٔ جمعیت[2] افتاده + یکی را
نسیم فتح بر پرچم[3] دولت وزیده و دیگرے را صرصر نکبت[4] هیچ[5] غبار عدم گردیده +
یکی را بسان خضر زلال دولت ارزانی و دیگرے اسکندر وار سرگردان
ظلمت آباد حیرانی + یکی را براوج جاه و غنا تمکن و دیگرے را در چاه نکبت
و عنا[6] مسکن + یکی را بدفع چشم زخم سپند در مجمر[7] افروخته + و دیگرے سپند آسا
بر آتش حسرت سوخته یکی را ابواب (نظر بد ۱۲) نصرت بر چهرهٔ حال مفتوح + و دیگرے را
جگر به خنجر دلدوز مجروح + یکی را در تیر باران بلیات بارانی صیانت
بر دوش رسیده + دیگرے را سینه و جگر هدف (نشانه ۱۲) سهام مصائب گردیده +
یکی را تیر تدبیر موافق تقدیر بر نشانه + و دیگرے را تیغ اندیشهٔ[8] بسنگ
ناکامی صد دندانه + یکی را نخل بند قضا چون گل زیب فزاے گلشن
هندوستان ساخت + و دیگرے را مانند سبزهٔ خشک از بوستان حیات

(۱) یعنی بهادر شاه را که بعد شکست فتح دست داد ۱۲ (۲) اے عالی جاه را که باوجود جمعی بسبب فتح بعد از ان شکست یافت ۱۲ (۳) چیزے باشد سیاه مدور که بر گردن نیزه و علم بندند ۱۲ برهان (۴) نکبت بالفتح خواری و خستگی و درمندی نکبات بفتحتین جمع ۱۲ م (۵) هیچ بر انگیخته ۱۲ منتخب اللغات (۶) عنا بفتح رنج و مشقت ۱۲ منتخب اللغات (۷) بالکسر والفتح انچه جمرهٔ آتش دران کنند و انچه بوے خوش دران سوزند (۸) اے تیغ و تدبیر کار نکرد یعنی مخالف تقدیر افتاد ۱۲ م

بیرون انداخت + جولان (اے سمند قلم ۱۲) مید هد + و محاربه و مجادله (باکسے جنگ کردن ۱۲) آن دو شیر معرکه
شهامت[1] و دلیری + و قوت و همت این دو هژبر بیشه شیر مردی و شیری +
بطریق اجمال بے کم و کاست که شائبهٔ[2] تکلف و طرفداری هیچ یکے بدان
نرسد نگاشتهٔ خامهٔ بیان میسازد از آنجا که ع فکر هر کس بقدر همت اوست
بر تقدیر سهو و خطا از بزرگان چشم عفو و عطا ست آغاز احوال بر ضمیر
بیضا نظیر خورشید منشان پوشیده نماند که چون بادشاه گیتی پناه عالمگیر
که صیت[3] عالم گیریش از کران تا کران رسیده + و لواے عظمت و اجلالش
سر بفلک کشیده + بعد پی سپردن جسونت راٹهور بوادی نیستی و شورش
راجپوتان شقاوت نشان لوای نصرت و فیروزی بدار الخیر اجمیر مرتفع ساخت
و بیاوری اقبال عدو مال و سعی و جانبازی فدویان عقیدت خصال[4]
اماکن (مکانات ۱۲) و مواطن (وطنها ۱۲) آنها تبصرف اولیاے دولت قاهره (غلبه کننده ۱۲) در آمد افواج (جمع فوج ۱۲) نصرت
امواج (جمع موج ۱۲) به تسخیر ملک رانا اودے پور که بسبب معاونت و معاضدت (باهم اعانت کردن ۱۲)
آن فیه (گروه ۱۲) باغیه مستوجب وبال[5] و نکال[6] و استیصال شده بود متعین گردید و به تردد (اے افواج)

(۱) شهامت بالفتح بزرگ شدن و روان شدن حکم و چست و توانا شدن ۱۲ م (۲) شائبه آمیزش و آلودگی شوائب جمع ۱۲ م (۳) صیت آوازه و ذکر خیر ۱۲ م (۴) خصال بالکسر خوے نیک ۱۲ م (۵) وبال بالفتح ناگوار و دشوار شدن ۱۲ منتخب (۶) بالفتح عقوبت ۱۲ م

بند ہاے جانفشان نزدیک رسیدہ بود کہ ملک ومال آن بدمآلان پامال ولگدکوب حوافر خیول سپاہ گردیدہ عبرت بخش نخوت نمایان دیگر گردد آن فریق ضلالت طریق نجات واستخلاص خود ہا از چنگ عقاب عقاب سلطانی بدون مکر وتزویر متعذر دانستہ بتحریک وتحریض بادشاہزادہ والا گہر محمد اکبر کہ باستیصال آنہا مامور بود پرداختند وخاطر نشان ودلنشین آن عالی نژاد ساختند کہ چون فرقہ راجپوتیہ زیادہ از مور وملخ کمر بندگی در اطاعت شما بستہ وامروز افواج منصورہ برکاب بادشاہزادہ محمد معظم شاہ بہادر بدرہ ہاے دشوار گذار درآمدہ ودر جناب بادشاہ گیتی پناہ بدار الخیر اجمیر زیادہ بر پنج شش ہزار سوار نخواہد بود اگر درین وقت خروج نمودہ بتحصیل سلطنت تردد بکار رود صورت مدعا بوجہ احسن وطرز دلخواہ جلوہ می نماید از آنجا کہ بادۂ ہوش رباے جوانی آن بادشاہزادۂ ناتجربہ کار معاملہ ناآشنا را مست طافح ساختہ از جادۂ

(۱) جمع حافر بمعنی سم ستور ۱۲ م (۲) جمع خیل بمعنی سواران واسپان ۱۲ م (۳) عقاب بالکسر شکنجہ کردن وبالضم مرغ شکاری ۱۲ (۴) ورغلانیدن وگرم گردانیدن کسے را بر چیزے ۱۲ م (۵) اے مشغول شدند یعنے راجپوتان ۱۲ م (۶) خروج بالضم برآمدن وبیرون رفتن ۱۲ م (۷) احسن بفتحتین خوب ونیکو ۱۲ منتخب اللغات (۸) مست گذار ودیر شدہ از شراب ۱۲

خرد بردہ بود وسیل اقاویل غرض آمیز ان مفسدۂ فتنہ انگیز قدم ثبات آن صاحبزادہ مصلحت نیندیش را از جا درآوردہ از منہج قویم عقیدت انحراف نمودہ بمسلک مہالک منازعت قدم گذاشت وخدشہ وفریب آن ثعلب منشان وران شیر بیشہ خلافت اثر کردہ بر سر شورش آورد چنانچہ باوجود درستی مزاج وہاج حضرت شاہنشاہی آواز ناخوشی بہ افترا برانگیختہ بقصد بغی با فواج کثیرہ از راجپوت وغیرہ بفاصلہ سہ کروہ از اجمیر کہ مقام خیام عساکر گیتی کشا بود علم مخالفت برافراخت از انجا کہ مؤیدان اقبال عربدہ کردن در تخریب اساس دولت خود کوشیدن ست وبقول ارباب غرض بے کنگایش عقل صواب اندیش عمل نمودن جرعہ از مصطبۂ حوادث نوشیدن فرقۂ راجپوت در عین وقت کارزار وتردد نرد دغا باختہ ورو بفرار گذاشتہ مہرۂ احوال بادشاہزادہ بششدر حیرت انداختند ونشۂ بادۂ ناگوار نا عاقبت اندیشی در دماغ

(۱) بالفتح راہ راست ۱۲ منتخب اللغات (۲) با کسے در چیزے واکوشیدن ونزاع نمودن ۱۲ م (۳) بالفتح والضم فریب وبفتحتین نیز آمدہ ۱۲ م (۴) بالفتح وتشدید با درخشندہ ۱۲ منتخب (۵) دروغ گفتن برکسے ۱۲ منتخب (۶) از حق برگشتن وگردن کشی کردن ۱۲ م (۷) عساکر جمع عسکر بمعنے لشکر ۱۲ منتخب (۸) مسطبہ ومصطبہ بالفتح وبالکسر دکانے کہ در میخانہ بران نشینند وشراب خورند بسین وصاد ہر دو آمدہ ۱۲

پادشاهزاده منجر بکار ندامت گردیده چاره کار جز آن ندید که خود را در طریق
او بار رفیق آن فریق ضلالت طریق نماید چون حکمت بالغه بر آن رفته بود
که بوسیلهٔ آن (ای محمد اکبر ۱۲) ره نورد بادیهٔ نکبت (خواری ۱۲) مخلل عظیم در بنیان دنیاداران[١ه] دکن
راه یابد لوای فرقدان فرسای عالمگیری مدتی دران ملک سایهٔ اقبال
انداخته به شعشعهٔ بوارق سیوف کشور کشا ظلام[٢ه] ظلم[٣ه] ظلمهٔ[٤ه] آن دیار مندفع
سازد بادشاهزاده بعد سرگشتگیهای بسیار و گذراندن دره های دشوار گذار
برفاقت راجپوتیه مناص[٥ه] و مفر[٦ه] خود بجز ملک سنتای مقهور جای دیگر
ندیده خود را بملک سنتای جهنمی رسانید حضرت جهانبانی اطفای[٧ه] نائرهٔ
این فساد ملک برهمزن منحصر بر شحات سیوف آبدار خود انگاشته
بمقتضای کشف ضمیر الهام[٨ه] تصویر هزاران تعبیهٔ فتح و ظفر درین ضمن پنداشته
رایات بملک دکن برافراشتند بعد ازانکه (تهیه ۱۲) آتش قهر سلطانی بخانمان
سنتای مقهور درگرفت محمد اکبر از تاب شعلهٔ غضب بادشاهی سیماب وار
باضطراب درآمده بصد هزار تردد و قطره زنی بعزم آنکه سفینهٔ (کشتی ۱۲) جان عزیز

١ه ای وارثان ملک دکن ۱۲ ٢ه ظلام بالفتح تاریکی اول شب ۱۲ ام ٣ه ظلم بالضم
و الفتح ستم کردن ۱۲ ام ٤ه ظلمه جمع ظالم بمعنی ستمگار ۱۲ منتخب ٥ه مناص گریزگاه ۱۲ ام
٦ه مفر بجای گریز ۱۲ ٧ه اطفای کشتن آتش ۱۲ ٨ه الهام در دل افکندن
دانچه خدای تعالی در دل افگند خیر یا شر مگر اکثر خیر باشد کذا فی المنتخب ۱۲

خود را از ورطهٔ قهر بادشاه بحر و بر بسلامت برده بساحل نجات رساند
بعد خطرهای بسیار از حساب بیرون بشاه ایران پناه برد و اندک فرصتی
عراده[١ه] قهر شاهنشاهی برج و باره جمعیت و حیات سنتای مقهور را از پا
درآورده بخاک نیستی هموار ساخته چون دنیاداران دکن یعنی والی بیجاپور
وحیدرآباد سنتای مقهور را خار بند حراست ملک خود دانسته از بارقهٔ غضب
بادشاهی که خرمن سوز هستی مخالفان ست رعبی بخاطر نیاورده در هنگام
تعیین افواج بران برگشته بخت طریق معاونت[٢ه] مسلوک داشته بودند
بعد ازان که خیاط (جاری ۱۲) قضا جامهٔ نیستی برقامت سنتای مقهور دوخته به نواخانهٔ (بندی خانه ۱۲) جهنم
فرستاد عساکر منصوره بتسخیر بیجاپور و حیدرآباد مامور گردید
مدتی خود بدولت و اقبال به تسخیر هر دو ملک متوجه بودند بعد محاربات
عظیمه که تفصیل آن زا دفترها برنمی تابد[٣ه] والی بیجاپور زنهار (پناه ۱۲) خواسته داخل
ملازمان سرکار گردید و ابوالحسن حیدرآبادی بنابر نمک حرامی با ملازمان
خود اسیر (قید ۱۲) حبل (رسن ۱۲) سطوت[٤ه] فرمان فرمای (ای عالمگیری ۱۲) زمین و زمان گردیده بقیهٔ انفاس
مستعار بناکامی گزرانید ازانجا که سرزمین دکن معدن فتنه و فساد ست

١ه عراده بفتح اول وهای مهمله مشدد و فلاخن ۱۲ ٢ه معاونت بایکدگر مدد کردن ۱۲ ٣ه ای
گنجایش ندارد ۱۲ ٤ه سطوت بالفتح سخت گرفتن و حمله بردن ۱۲ منتخب

وسکنهٔ (ساکنان ۱۲) آن دیار و بلاد از قدیم بر منہج بغی[1] و عناد نه در دل ایشان وفای
و نه در باطن شان صفای جمعی از رؤسای آن ملک با وجود عنایت
مناصب[2] از جادهٔ بندگی منحرف گشته با رانای مفسد برادر سنتا متفق
شده سر بشورش برداشتند برای مدافعهٔ آن فئهٔ باغیه و تسخیر قلاع
نامی آنها که اظهار تفصیل آن زیادفترے مطلوبست چندین سال به تردد کمال
دران مرز و بوم بسر رفت و انچه مثل طرازان[3] باستان دکن را کورهٔ[4] آتش
و مردم هند را خاشاک قرار داده بودند (مورخان ۱۲) برای العین مشاهده افتاد
عالمی بیرون از حد و احصا[5] دران سرزمین پیمانه کش شربت اجل شدند
چون عمر مبارک بندگان حضرت به نود سال رسید و بنا بر کبر سن
واشتداد (سخت شدن ۱۲) امراض مزمنه ضعف در قوای قدسیه راه یافت عنان یکران
عزیمت از سیر اطراف منعطف فرموده خطهٔ احمد نگر را بورود خیام
فیروزی فرجام دولت سعادت بخشیدند و ازین راه که بادشاهزادهای
نامدار باقطاع[6] دور دست کار پردازان اشغال سلطنت بودند خاطر

[1] بغی بالفتح ستم کردن و از حق برگشتن ۱۲ م [2] مناصب جمع منصب بالفتح مرتبه و مقام ۱۲ م [3] گذشته و قدیم ۱۲ م [4] کوره بالضم اول و فتح ثالث بمعنی آتشگاه آهنگری ۱۲ اب [5] احصا شمار کردن ۱۲ [6] اقطاع بالفتح اطراف زمین ۱۲ منتخب

الهام مآثر بر مشورتی که بر تفصیل آن جز عالم الغیب آگاه نیست و در اسرار
سلاطین مرحوم کوچه گرد راه نی بادشاهزاده محمد اعظم شاه را بانواع
عنایات طلب حضور فرمودند از انجا که خاطر بادشاهزاده محمد کام بخش
بنا بر کثرت تسلط[1] و مواد دولت عالیجاه[2] همیشه متوحش بود
درین وقت که اکثر اوقات طریان ضعف بذات مقدس بندگان
حضرت احساس (دیدن و یافتن و دانستن ۱۲) می نمود بعضی ادا[3] ها که مبنی بر مخالفت همدیگر باشد از
حرکات و سکنات طرفین بعرض اقدس میرسید برای مدافعهٔ فساد همدگر
خدمت صوبه داری حیدر آباد بادشاهزادهٔ محمد کام بخش[4] عطا فرموده
و بندهای بادشاهی برکاب تعین نموده رخصت ارزانی داشتند
و بادشاهزادهٔ عالیجاه را بنا بر اصغای تواتر شورش و فساد دکنیان
شقاوت[5] نشان بطرف اوجین رخصت فرمودند ارباب خرد و ذکا
نیکو دانند که انقلاب اطوار خاصهٔ این روزگار است و تبدیل اوضاع (حالها ۱۲)
از مستلزمات این دهر ناپایدار + نخلبند قضا هیچ نهالی نشانده که از

[1] تسلط بر کسے دست یافتن ۱۲ منتخب [2] لقب محمد اعظم شاه بهادر ۱۲ [3] ادا بالفتح رسانیدن و کلام و بیان ۱۲ منتخب [4] اے محمد کام بخش و اعظم شاه ۱۲ [5] سقاوت بالفتح بدبختی ۱۲ منتخب

نکند اختہ و معمارِ قدر ہیچ بنائی ننہادہ کہ منہدم نساختہ + دنیا نمودیست
بی بود و بود یست بی وجود + آنراکہ موجود قیاس میکنم با معدومیت
ہمسازست + و آنراکہ ہست خیال[۱] می نمائم با نیستی انباز + بل وجودش
وہمی و خیالیست و نمودش نیرنگی و مثال + بقارا پایدگاری نہ + و ثبات را
روز بازاری نہ + فلک شعبدہ بازیست کہ ہر نفسی نقشے تازہ مے نماید و
می رباید + و سپہر نیرنگ[۲] سازیست کہ ہر لحظہ برنگی رنگین تر جلوہ مے نماید
و نمی نماید عالم ہمہ اسم ست بل سراسر طلسم + چون سایہ ابر بیقرارست +
و مانند شعلۂ برق بیمدار آرے اساسی کہ بر آب نہادہ باشند بقایش
معلوم + و نقشے کہ بر باد رقم کردہ باشند ثباتش معدوم + آتشی کہ با آب
ہمسازست پایندگی او کجاست + و خاکی کہ بر و باد مسلط باشد بودنش
نابود ۱۲
کے روا + اگر کسے عمر نوح[۳] یابد کشتی حیاتش را از طوفانِ اجل ایمنی نباشد +
و اگر حیات خضر باشد عاقبت سر بظلمات ممات فرو می آرد + خیاط قضا را جز آنکہ
قبائے اجل بر قامت مکونات دوزد کارے نیست + و نقاش قدر[۴] را

۱ خیال بالفتح شخصے و صورتے کہ در خواب دیدہ شود یا در بیداری تخیل کردہ شود ۱۲ م
۲ نیرنگ بروزن و معنی نیرنج ست کہ سحر و ساحری طلسم و مکر و حیلہ باشد ۱۲ ۳ نوح بالضم نام پیغمبریست ۱۲ م ۴ قدر بفتحتین قضا ۱۲ منتخب

غیر ازانکہ طراز[۱] فنا بر جامۂ ہستی موجودات بر نگارد شعاری نے +
ازینجاست کہ زندہ[۲] دلانِ معنی شناس دست از حیات مستعار شستہ
پیش از فنا خود را فنا ساختہ اند + ازانجا کہ بشرح این قضیۂ متعذر الکلام
پرداختن[۳] وقت اضاعۂ ساختن و مستمع را در تصدیع[۴] انداختن ست ناچار بذکر
مطلبی کہ پیش نہاد خاطر ست می پردازد[۵] کہ چون حکمت بالغۂ شاہنشاہ
حقیقی کہ منشور[۶] خلافت سلاطین روزگار مختوم بخاتم حکم اوست نظر بر ضعفِ
بدن و کبر سن بادشاہ گیتی پناہ عالمگیر شاہ اقتضائے آن نمود کہ بار
سلطنتِ عالم ناسوت کہ تعلق بقوائے جسمانیہ دارد از دوشِ آن
صاحب ہوش برداشتہ بر سریر خلد برین کہ سلطنت ابدی و دولت
سرمدیست متکی فرماید تا در قبۂ انوار تقدس استلذاذ نعم روحانی نماید از
ماہ ذیقعدہ ۱۱۱۸ ہجری دو روز ماندہ بود کہ آن بادشاہ جم جاہ داعی
اجل را لبیک گفتہ متوجہ عالم قدس گردید و دولتخانہ سلطانی ماتم کدۂ
غم و الم گردید و در اردوے معلی قیامت قائم شد و روز رستخیز در دیدۂ

۱ طراز بالکسر علم جامہ ۱۲ ۲ زندہ دلان اے انبیا و اولیا ۱۲ ۳ پرداختن اے
معروف شدن ۱۲ ۴ تصدیع درد سر رسانیدن ۱۲ ۵ مے پردازد اے
مشغول میشود ۱۲ ۶ زمان متاخر جمع ۱۲ منتخب

مردم نمودار گشت پیش از انکه خبر به غنیم لئیم برسد مردم او باش لشکر
دست بتاراج همه گردراز نمودند + نواب تقدس احتجاب زیب[1] النسا بیگم
بیک سریع السیر بخدمت بادشاهزادهٔ اعظم شاه فرستاده ازین حال
آگاهی داد که خورشید اوج سلطنت در برج خاکی آرمید و عالم از ظلم
ظلمه تاریک گردید اگرچون ماه سرعت را کار فرموده ظلال فیض و نوال برین
سرگشتگانِ بادیه غربت اندازند بهتر والا در صورت آگاه شدنِ غنیم حفظ
ناموس تیموریه و سائر بندهاے خدا متعذر خواهد بود بادشاهزاده عالی جاه
بمجرد استماع این خبر شبا شب طی مسافت نموده پرتو عاطفت بر سکنهٔ
احمد نگر انداخت و تا چارده روز ماتم نموده اصلا بنواختن نوبت و دیگر اشغال
سلطنت نپرداخت بعد فراغ از ماتم باتفاق اُمرا و اعیان دولت بر تخت
جلوس نموده هر یکی را بانعام و اضافه و خطاب فراخور سربلند گردانید و
فرمانِ عالیشان بطلب غازی الدین خان بهادر فرستاد آن دور اندیش
عاقبت بین نظر برین که بدون مقابله و مجادله با مهین وارثِ سلطنت
و اقبال و بهین شریک خلافت و اجلال محمد معظم[2] بهادر شاه استقرار

۱ نام دختر عالم گیر شاه ۱۲ ۲ پسر کلان عالم گیر شاه ملقب بشاه عالم بهادر ۱۲

سلطنتِ امکان ندارد و متابعت ایشان بدون تشخیص وضع معامله دور
از صلاح می نماید روزی چند به تجاهل گذرانیده در جواب[1] عرضداشت
نمود که ما فدوی خاندان حضرت خلد مکانیم در حفظ و حراستِ این ملک
که به تردد تمام بدست آمده بود تا رسیدن یکی از بندهاے بادشاهی ضرور تا
یک چند مرا درینجا براے محافظتِ ملک داشته متوجه اکبرآباد باید شد
عالیجاه اگرچه اداے[2] این کلام مخالفت پیام ما فی الضمیر[3] آن رکن رکین
دولت منافی آئین عقیدت دانست اما بنا بر مصلحت فرمان صوبه داری
خجسته بنیاد اورنگ آباد بنام آن عمدة[4] الملک و انتظام مهام برهانپور
به حسین قلی خان مقرر فرموده مستمال ساختند و محمد امین خان که ملازم
رکاب بود بنا بر بعضے ادا ها که بظهور آمده از رکاب جدا شده در انجا رحل[5]
اقامت انداخت عالیجاه بعد رسیدن بار برداری روے توجه بملک
هندوستان آورد آن چنان حصار روئین[6] و سد آهنین از لشکر جرار[7]
ترتیب داد که دران طرق[8] پر آفت سراسر مخالف صغیر و کبیر از مردم بهیر

۱ اے در جواب فرمان عالی جاه ۱۲ ۲ بیان کردن و رسانیدن ۱۲ منتخب ۳ انچه در دل باشد ۱۲ م
۴ اے غازی الدین خان بهادر ۱۲ ۵ بالفتح رخت و اسباب ۱۲ ۶ حائل
و مانع میان دو چیز که مردم ساخته باشند ۱۲ ۷ جرار لشکر بسیار کشنده ۱۲ م
۸ راهها جمع طریق ۱۲ م

با احمال[1] و اثقال[2] و اطفال بہ جمعیت خاطر و فراغ بال عبور داشتند
چون خبر آوردند کہ شاہزادہ بیدار بخت[3] از طرف گجرات حسب الامر بجلدی
تمام نزدیک رسیدہ نظر بر قلت جمعیت آن عالیجناب ذو الفقار خان
و جے سنگھ کچھواہہ و خان عالم دکنی وغیرہ امرائے نامدار حکم شد کہ بہ جناب
عالی رفتہ تا ورود رایات عالیات بگوالیار متوقف شوند چنانچہ
بادشاہزادہ[4] و امرائے نامدار حکم والا را کاربند شدہ بگوالیار مقام فرمودند
اکنون قلم دُربار لآلی[5] اخبار خجستہ آثار قدوم میمنت لزوم بادشاہزادۂ
محمد عظیم[6] کہ مقدمۂ حصول فتح و فیروزی اولین شگوفۂ بہارستانِ نصرت
و بہروزیست بسلک عبارت در آوردہ گوش و گردنِ شاہد روزگار را
زیب و زینت میدہد مشتری جبینی کہ نیرِ طالعش بر اوج[7] اعتلا دو کوکب
سعادتش بر مساعد ارتقا باشد (بلند شدن ۱۲) شعشعۂ ہر امری کہ بی قصد آن برگزیدۂ
آفاق از مطلع غیب سر بر آرد (بالا رفتن ۱۲) روشنی افزاے شبستانِ اقبال آن
نور پروردۂ الٰہی شود و جنود ہر مطلبی کہ بی خواہش آن مخصوص جناب

[1] احمال بالفتح بارہا ۱۲ م [2] بالفتح اسباب و رختہا ۱۲ م [3] نام پسر کلان سلطان محمد اعظم شاہ ۱۲ [4] اے والا جاہ پسر اول عالیجاہ ۱۲ م [5] لآلی مروارید ہاے بزرگ ۱۲ [6] پسر دوم شاہ عالم بہادر ۱۲ م [7] طرف بالاے چیزی ۱۲ م

کبریائی از طرفی پدیدار بود باعث امداد و اعانت آن والا گہر گردد و
مصداق این حال تشریف آوردن بادشاہزادہ محمد عظیم الشان است
از طرف بنگالہ تفصیل این اجمال آنکہ چون بندگان حضرت خلد مکان
بوسیلۂ القاے (افگندن ۱۲) ربانی پیش ازین چند ماہ حکم مقدس بطلب بادشاہزادہ
محمد عظیم فرمودہ بودند آن عالی درجہ[1] از فحواے[2] آن منشور سراسر نور
فال سعادت حصول آمال فرا گرفتہ بجناح[3] استعجال متوجہ استلام
عتبۂ[4] علیہ گردید بعد رسیدن بکوڑہ خبر انتقال خلد مکانی ہوش رباے
اعالی و ادانی (جمع ادنی ۱۲) شد عظیم الشان روزے چند در انجا مقام فرمودہ بشاہبازِ
اوج شجاعت بازخان برادر دلیر خان مرحوم در باب طلب سپاہ
تاکید نمودند مردم از اطراف و جوانب بامید بندگی رجوع آوردہ دامن
خودہا مالا مال گلہاے مراد ساختند زرہا سپر در سپر قسمت یافت
خیر اندیش خان در اٹاوا شرف ملازمت دریافتہ خزانہ و توپخانہ گزرانید
و محمد مسیح نبیرۂ خود را با جمعیت شرف اندوز رکاب عالی ساخت چون

[1] بفتحتین پایہ و پایگاہ درجات جمع ۱۲ [2] فحوے بمعنے سخن و مضمون آن ۱۲ [3] جناح بالفتح بال مرغ و بازو و کتف و بغل ۱۲ [4] عتبہ بفتحتین چوب پایین کہ بر ان پا بگذارند و بعضے گفتہ اند چوب بالاے در ۱۲ م

سواد اکبرآباد مخیم سراوقات[1] اجلال گردید خبر آوردند مختار خان بسبب
بندگی که در جناب عالی جاه دار د از جادهٔ عبودیت انحراف نموده وبستن
پل بر دریائے جمن صورت نیافته ازانجا که فتاح لایزال مقالید فتوحات
غیبی بکف اقتدار بهادر شاه مفوض فرموده بود دریاے جمن اکثر جا پایاب
شد تمام لشکر وبهیر به جمعیتِ خاطر پایاب عبور نموده بمستقر الخلافه
در سمون گڑھ نزول اجلال فرمود مختار خان اگرچه روزی چند دم مخالفت
زده رجوع نیاورده بود ولیکن آخر کار تاب سطوت[2] غضب سلطانی نیاورده
بوساطت باز خان استعفای جرائم گذشته کرده دریافت ملازمت نموده
بحر مواج فضل وکرم شاهی بجوش آمده آن غریق بحر ندامت و تشویر[3]
را از ورطهٔ هلاک امان داده بساحل نجات وسلامت رسانید وبکیفر
اعمال که ازان بیرون تدبیر بظهور آمده بود برای عبرتِ مخالف اندیشان
دیگر افیال (جمع فیل ۱۲) واموال او بضبط در آمد بعد ازانکه در بابِ تفویض قلعه بباقی خان
حارسِ قلعه تاکید رفت آن دانای دستور بندگی تفویض کلیدِ حصار بدون

---

۱ سراوق بالضم سراپرده وانچه بالاے صحن خانه کشند سراوقات جمع ۱۲ م
۲ سطوت بالفتح سخت گرفتن وحمله بردن ۱۲ م منتخب اللغات ۳ تشویر خجالت
وشرمساری کشیدن ۱۲ م

فرمان اعظم شاه مخالف آئین قلعه داری دانسته مضائقه نموده به تهیه (آمادگی)
اسباب حرب (جنگ ۱۲) پرداخت وشاهِ والاگهر بنابر قهرمانِ سلطانی سپاه
بمحاصرهٔ[1] قلعه تعین فرموده به صدای توپ وربهکله زلزله در زمین وزمان
وغلغله در گنبدِ آسمان انداخت نزدیک بود که از صدای توپهاے
رعد[2] مثال که چون صور[3] اسرافیل بکمال هیبت بود جگر سکان آن
مکان از هم پاشد حارس مذکور بدر عجز در آمده مهلت بست روزه درخواست
نمود شاه والا قدر از لوحهٔ عقیدتش نقوش صداقت فراخوانده او را
شرف اجابت بخشید وبعنایت خلعت سرفراز فرموده جمیع بندهای
شعینهٔ مستقر الخلافه اضافه وانعام نوازش نموده قریب چهل هزار سوار
نوکر نگاهداشته وآلات (اسباب ۱۲) حرب همه ترتیب داده انتظار قدوم[4] رایات
عالیات بهادر شاه می نموده + بر هوشمندان (آگاه ۱۲) خبیر وروشندلانِ
صافی ضمیر هویدا است که عمارت کائنات (دنیا ۱۲) منوط[5] ومربوط بستون وجود

---

۱ محاصره بالضم کسے را در حصار کردن ۱۲ کشف اللغات ۲ رعد بالفتح گویند
آواز فرشته ایست که ابری را راند ۱۲ منتخب ۳ صور انچه اسرافیل روز محشر
بدمد براے میراندن وزنده کردن خلق ۱۲ م ۴ قدوم از سفر باز آمدن ۱۲ ک
۵ منوط چیزے در آویخته شده ۱۲ منتخب اللغات

شهریار باعدل و داد است و بقای این کاخ بلند نشان صوری وابستۀ
این ذات العماد و چون شادابی بقا بدون بادشاه حقیقی (ظاهری ۱۲) که ذیل
کمالش از الواث تبدیل مُبرا و اساس افضالش از
تزلزل زوال معراست از جمع مکونات زائل شده هرگاه شجرۀ
حیات فرمان فرماے سرزمینی بصرصر اجل از پا در می آید درختے دیگر
که عالمیان بسایۀ رافتش از تاب آفتاب (بادتند ۱۲) حوادث در امان باشند
نصیب میفرماید در اوائل ایام بهار که سلطان جار بالش ایام بتازگی
بر تخت مربع حمل[۱] جلوس فرموده بود به بهار پیراے گلشن دولت و
سلطنت بهادر شاه خبر دادند که برگ حیات شاه خلد آرامگاه[۲] از تند
باد خزان اجل فرو ریخت و آن زیب بخش اورنگ خلافت بر اورنگ
خلد برین زیب و زینت بخشید شاه دل آگاه اگرچه بمقتضاے بشریت
ازین سانحۀ ناگریز بغایت (نهایت ۱۲) مغموم[۳] و متالم (دردناک ۱۲) گردید لیکن چون مبشران عالم قدس
بگوش الهام نیوش آن صاحب فرهنگ و هوش نداے بشارت داده بودند
که کاربندان قضا و قدر بار سلطنت بر دوش اقدس نهاده اند بکمال

۱ حمل بفتحتین نام برج ۱۲ ۲ خلد آرامگاه اے عالمگیر بادشاه ۱۲
۳ مغموم اندوهناک ۱۲

همت باید پرداخت و مرآت باطن بغبار غم مکدر نساخته نیت بر انتظام
امور باید گماشت باستقامت عزم درست معتصم[۱] بعروۃ[۲] الوثقای[۳] فضل
فیاض حقیقی گردیده بعزم تسخیر هندوستان و سیرابی این بوستان
اعلام نصرت فرجام برافراشتند وزیر مشیر عقیدت نشان منعم خان دیوان
سرکار والا که ناظم مهام لاهور بود برین مقدمه وقوف یافته شبهیۀ اسباب
رکاب از توپ و رهکله و بان و شترنال دقیقۀ از دقائق نامرعی نگذاشته
پیش از ورود رایات عالیات همه را سرانجام داده بحسن تدبیر قلعه را
بصرف در آورده از خزانۀ عامره بسپاه تنخواه نمود بعد از انکه دار السلطنة
لاهور بفر قدوم اقدس غیرت فردوس برین گردید باسائر بندگان
بملازمت مشرف شده (بهادر شاه ۱۲) آثار عقیدت بظهور رسانید بادشاه گیهان
پناه زیاده از دو سه روز دران متوقف نشده سمت مستقر الخلافت
متوجه گردید از انجا که منشی قدرت منشور فتوت و والا منشی بنام نامی آن
بادشاه محسن الزمان نوشته و خلاق ذو الفضل وجود سراسر جود (مجسم بخشش ۱۲)
آنحضرت با آب و گل جوانمردی سرشته نظر بر رفع افساد

۱ معتصم چنگ زننده ۱۲ م ۲ عروه بالضم دسته کوزه و جز آن ۱۲
۳ وثقا بالضم استوار ۱۲ منتخب

در قلع[1] عناد به محمد اعظم شاه پیغام فرستادند که ای نوگل باغ سلطنت
وجهانداری وای خجسته گوهر بحر خلافت وشهریاری گوهر وجود ما و شما
از یک بحر سر برآورده وتازه گل خلقت طرفین از یک شاخ نشو ونما
کرده اگرچه برادری اما بهتر از فرزندانت می شمارم وهرچند همسری
لیکن برکالهٔ جگرت می پندارم ستودهٔ آئین خردمندی آنست که
به قسمت پدر بزرگوار راضی بوده بانتظام مهام دکن که ملکیست وسیع
وچندین بادشاهان نامدار درانجا خلافت نموده اند بپردازند وبه تحریک
ارباب غرض بیش سرچشمهٔ یگانگی بخاشاک بیگانگی مکدر نسازند سوای
ملک دکن اگر دو سه صوبهٔ دیگر مثل گجرات واجمیر مطلوب باشند
مضایقه نیست والا در صورت کشاکش فائده مترتب نمیشود ترحمی
برحال عالمیان باید نمود گویند که چون مضمون این پیام بگوش عالیجاه
رسید از تاب حمیت سلطانی چهرهٔ عالی برافروخت وموبراندام راست شد
وچون تب زوگان قشعریره[2] بربدن محسوس گشت نفسی سرد که اگر بر کرهٔ
آتش رسیدی چون زمهریر سرد گردیدے + از دل برآورده آهی گرم که

۱ه قلع بالفتح برکندن واز منصب کسی را انداختن ۱۲ ۲ه قشعریره موبرتن خاستن ۱۲

از حرقت[1] آن بره فلک کباب گردیدی از جگر برکشید وپاسخ گزارشد
که ای دانای مراتب روزگار چه مصلحت بخاطر اقدس راه داده واین
چه قسمت ست که بقلم انصاف گزارش نموده سلطنت را که پرتویست
از ظلال افضال ربانی بورثه[2] چه نسبت وخلافت را که بنائیست
از جناب عزت باشرکت چه مناسبت این (اے سلطنت ۱۲) نور فیض مطلق است
برفرق هرکسی که مشیت اوست می تابد این دولت وابستهٔ حکم اوست
هرکرا در عالم قدم نوشته اند می باید اگر تقدیر سررشتهٔ این امر خطیر
به قسمت بازبستی هیچ پسر بحضور پدر بر تخت نشستی کلید این در دولت
بادشاهی ست که شهریاران قدیم را بمطموره ادبار محبوس (مقید ۱۲) مے سازد
وگدای کوچه گرد پنج نوبت می نوازد چنانچه حرص بدرویشان مذموم[3] ست
بادشاه قانع هم مطعون وملوم[4] با وجود این اگر طریق سویت[5] مسلوک
می بود مضایقه نداشت چار ده صوبه خود گرفتن وچار صوبهٔ دکن
بمن سپردن بمیزان انصاف درنمی آید واین عقده[6] ما لاینحل[7] بناخن

۱ه حرقت بالضم سوزش ۱۲ ام ۲ه ورثه بالضم میراث بزرگان ۱۲ ۳ه مذموم بد گفته شده ۱۲ ام ۴ه ملوم ملامت کرده شده ۱۲ ۵ه سویت بالفتح وتشدید یا برابرے ۱۲
۶ه عقده بالضم گره ۱۲ ام ۷ه مالاینحل انچه آسان نگردد ۱۲ ام

تا چخ جگر درنمی کشاید بلیت عروس [۱] ملک کسی در کنار گیرد تنگ +
کہ بوسہ برلب شمشیر آبدار زند + ببینم تا بعد وقوع جنگ وجدال کرا مظفرت
وفیروزیست وپس از حرب وقتال این دولت بہ کدام کس روزے
بہادر شاہ بعد استماع این پیام مخالفت انجام بخاطر مبارک آورد کہ
قضارا درین پردہ کارہاست وقدر را درین منازعت اسرارہا بسا سرہا
بخاک وخون آمیختنی ست وبسا خونہا در عرصۂ [۲] غبار ریختنی بسا سر رشتہ
حیات بنی نوع از ہم گسیختنی ست وبسا فتنہ [۳] وفساد درین زمین (زمین ۱۲) انگیختنی
تدبیر بے موافقت تقدیر سودے ندارد وسعی بدون سازگاری مشیت
ایزدی نفعی نمی آرد چون اصول [۴] مخالفت در زمین بواطنِ طرفین استحکام یافت
بترتیبِ فروغ اسبابِ آن ہمت عالی مصروف فرمودہ یکران نہمت [۵]
در عرصۂ ملک گیری گرم عنان فرمودند وباندک فرصتی دار الخلافت
محل نزول اجلال وہبط [۶] انوار فیض گردید محمد یار خان حارس قلعہ کلیدِ
عزت وسعادت بدست آوردہ احراز [۷] دولت ملازمت نمودہ مقالید

[۱] عروس بالفتح زن ومرد نوکد خدا ۱۲ م [۲] عرصہ بالفتح کشادگی میان خانہ ۱۲ م [۳] فتنہ بالکسر آزمایش وحیرت وگمراہی ۱۲ [۴] اصول جمع اصل بمعنی بیخ ۱۲ [۵] نہمت بالضم ہمت وقصد ۱۲ م [۶] ہبط جاے فرود آمدن ۱۲ م [۷] احراز استوار کردن وجمع کردن ۱۲ م

قلعہ بنظر اقدس گذرانید وبعد از ورود الویۂ عالیہ بمستقر الخلافہ
باقی خان نیز طریق اطاعت پیش گرفتہ کلید قلعہ بنظر اقدس [۱] آورد
برخی خزانہ از قلعہ گرفتہ بطلب سپاہ دادہ ہریکی را استمال فرمودند
چورامن جاٹ وگوپال سنگھ بہدوسیہ ودیگر زمینداران اطراف
برخی بقصدِ جانفشانی وبعضی بارادۂ فاسد غارتگری آمدہ احراز
ملازمت نمودند + ای تماشائیان ہنگامۂ روزگار ولے نظارگیان
کارنامہ سپہر دوّار لختے دیدۂ بصیرت [۱] بکشائید ونظارۂ نیرنگی این
گردون بنمائید کہ ہر لحظہ چہ بازیہاے گوناگون بروے کار می آرد ودر ہر آنی
چہ ارقام [۲] بوقلمون می نگارد باہرکہ نرد محبت باخت عاقبتش در ششدر
محنت انداخت وہر کرا نوش داد نیشی بر دلش نہاد این سپہر بے مہر
جز آنکہ برادر را با برادر اندازد واین فلک اژدہا پیکر غیر از انکہ گردۂ
گردنان طعمہ سازد بازی دیگر برروے کار نمی آرد این ترک سپہر
اگر نہ بر جدال کمر بستہ چرا ہر سحر خنجر بے مہر بدست گرفتہ
دلِ شگافی مہ جبینانِ میکند واین ہندوے فلک اگر نہ بقصد پیکار

[۱] بصیرت بینائی ویقین وزیرکے ۱۲ منتخب [۲] ارقام بالفتح خطہا ۱۲

بر توسن کبود نشستہ از چہ بُرمح شہاب جگر دوزی مہر طلعتان می نماید
از ہلال کمانی ازان بدست گرفتہ تا بہ تیر (بالضم نیزه ۱۲) ستم دلہا بدوزد واز برق آتشی
ازان بر افروختہ تا خرمنِ ہستی مردم پاک بسوزد کارش[۱] خونریزی
تمام ست شفق برین حال گواہ است و شغلش ہمہ مکر و کذب ست
صبح صادق برین احوال آگاہ است چون شیشۂ ساعت سراسر
غبارست و چون درخت گل سراپا خار سہراب بقہرش از دست پدر
جفا دید ہابیل بکاسۂ مکرش از دست برادر (قابیل ۱۲) شربت ہلاک چشید با آنکہ
از دود جگر سوختگان رنگش نیلی گشتہ طرز جفا نمی گذارد و باوجود آنکہ
از آہ دلِ خستگان ہمہ تن داغ شدہ راہ وفا پیش نمی آرد ہر کہ درین
چمن پُر خار دمی بسان گُل بشگفت بخاکش سپرد و ہر کہ مانند
سرو سری بالا کرد تُند باد قہرش بر زمین آورد و لا ابس کن این یاوہ گوئی تا (ای دنیا ۱۲) بچہ
نظم کہ داند کہ این دخمۂ[۲] دام و دد[۳] ❊ چہ بازیچہا دارد از نیک و بد
چہ نیرنگ با بخردان باختہ ❊ چہ گردن (وحشی و غیره درنده ۱۲) کشان زا سر انداختہ
مدعاے کہ واری تحریرہ آن پرداز و سمند بیان را در عرصۂ مطلب

۱ ضمیر شین راجع بسوے فلک ۱۲ ۲ صندوق موتی عموماً و گور خانہ گبران خصوصاً ۱۲
۳ دو جانوران گزندہ ۱۲

تباز کہ چون خبر ورود والویۂ عالیۂ بہادر شاہ بہ مستقر الخلافہ بسمع
عالیجاہ رسید عنانِ عزیمت گرم خیز ساختہ بعد تشریف آوردن
بگوالیار و دیدن شاہزادہ بیدار بخت[۱] داعیۂ آن نمود کہ بدستور
حضرت خلد مکان (عالمگیر شاہ ۱۲) در سواد سموگڑھ طرح محاربہ اتفاق افتد بدین
عزیمت اسد خان را با جمیع بہیر و بنگاہ[۲] با چندے از خوانین دیگر
بگوالیار گذاشتہ و توپہاے کلان را اصلا برنداشتہ جریدہ طور از دریاے
چنبل گذشتہ بہ وصول پور نزول اجلال فرمودند بہادر شاہ
باستماع خبر آمدن ایشان از مستقر الخلافہ کوچ فرمودہ بعزم آنکہ
در وصول پور ہنگامۂ پرخاش رونق گیرد بتاریخ ہفتدہم شہر بفاصلہ
چہار کروہ از جاجو خیام[۳] فیروزی فرجام نزول اجلال فرمودہ بود
کہ وقت شب از السنۂ جواسیس عزیمت عالیجاہ بسمت سموگڑھ معروض
اقدس گردیدہ حضرت بہادر شاہ نیز عنانِ عزیمت از رفتن پیش
منعطف فرمودہ دائرہ گاہ متصل جاجو مقرر فرمودہ بسبب عدم تشخیص
وضع محاربہ و تقرر ساعتِ مقابلہ بتاریخ بستم شہر صدر کہ مختار

۱ پسر کلان اعظم شاہ بہادر ۱۲ ۲ بنگاہ جائیکہ نقد جنس در انجا نہند ۱۲
۳ خیام جمع خیمہ ۱۲ ۴ السنہ جمع لسان بمعنی زبان ۱۲

اهلِ تنجیم بود بدولت و مبارکی بتاریخ هیزدهم متوجه شکارگاه شدند انا انجا که نظارگی اقبالِ عدو مال بهادر شاه بمقتضاے کمال شوق مشاهده عروس فتح طالب آن بود که پیش از ساعتِ معهود ناظورهٔ[۱] نصرت و فیروزی از تتق احتجاب برآمده بر منصهٔ ظهور جلوه گری نماید مشاطهٔ تقدیر چهرهٔ آراے جمال شاهدِ آمالِ آن خدیو گیهان گردیده ارباب مخالفت را پیش از زمان معهود سرگرم عرصهٔ پرخاش گردانیده بی آنکه بقانون پادشاهی تسویهٔ صفوف (جمع صف ۱۲) از طرفین انتظام گیرد و یزک افواج از جرنغار و برنغار و قول و (برابر شدن ۱۲) التمش انقسام یابد بادشاهزادهٔ بیدار بخت[۲] با امراے نامدار مثل ذوالفقار خان بهادر و ترتیب خان و راؤ دلیپ و خانِ عالم و منوّر خان وغیرهم به طرز اهلِ دکن ناگهان بر دائرهٔ دولت بهادر شاه که هنوز متصل جا جو استاده نشده بود و مردم در فکر دائره گاه بودند بسانِ شعله تیز در رسیده بخیام[۳] اقدس آتش در زدند و جمعی که همراه دائره بودند نظر بر کثرت فوج اعدا بسایهٔ حمایت شاهزادهٔ عظیم الشّان[۴] بهادر مستظهر گردیدند و جانان شقاوت نشان

[۱] ناظوره سرداریکه نظر مردمان بسوئے او افتد ۱۲ قاموس [۲] پسر کلان محمد اعظم شاه بهادر ۱۲
[۳] اے بخیام بهادر شاه ۱۲ [۴] لقب عظیم الدین پسر دوم شاه عالم بهادر ۱۲

که در رکاب بودند و مردم سپاه طرفین دست بتاراج امتعه[۱] دراز نمودند بادشاهزاده عظیم الشان بهادر بهمان فوجِ ظفر موجِ اتّکا[۲] بر معاونت ربّانی نموده آمادهٔ رزم شد از طرفین زد و خورد نمایان بوقوع آمد و چپقلش دست بسته از هر دو طرف بظهور رسید از اشتداد بانهای آتش بار دکن و ترکتاز مردان شیر افگن و دست برد جوانانِ شمشیر زن عرصهٔ ستیز صحراے رستخیز (قیامت ۱۲) گردید و از غلبهٔ مخالفان[۳] نزدیک رسید که بازی برهم خورد و از تند سیلِ تسلط اعدا پاے سپاه از جا به جنبد شهباز مردے و مردانگی باز خان با برادرانِ جانفشانِ سمند همت بمیدان تاخته بازی از دست رفته را قائم ساخت و بسیاری از اعدا بخاک و خون انداخت از انجا که پیمانهٔ عمرش لبریز شده بود بعد تردد بسیار که ارقامِ آن تا قیامت یادگار خواهد ماند نقدِ جان در راه قبلهٔ حقیقی نثار نمود شاهبازِ روح آن اوج خرامِ صداقت بشرفهٔ علیین[۴] پرواز کرد و بسیارے (اے بادشاه ۱۲) در عرصهٔ نبردگاه چهرهٔ نگار سعادت واکثرے شرف اندوز شهادت گشتند پادشاهزاده عظیم الشان[۵]

[۱] امتعه جمع متاع انچه بدان منفعت گیرند ۱۲ م [۲] اتکا بالکسر و تشدید تاے مکسور تکیه کردن ۱۲ منتخب [۳] اے فوج عالیجاه ۱۲ [۴] علیین بالکسر و تشدید و لام مکسور و یاے مکسور مشدد غرفهاے بهشت جمع علیه و کتاب اعمال نیکان ۱۲ م [۵] محمد عظیم الدین پسر دوم شاه عالم بهادر ۱۲

با وجود بکار آمدن دلیران کار و مجروح شدن مردم بیشمار و بیدلی جمعی که از اشتداد بارش تیر و بان و ترک و تار و کنیان جانفشان کار بجان شان رسیده بود چون قطب پای ثبات محکم افشرده ناقه سواری بدرگاه بهادر شاه فرستاد که فوج اعظم شاه رخ بر بساط نبرد آورده و بسیارے از اسپ و فیل و پیاده سوار بکار آمده به هزاران تردد تا حال بازی قائم داشته منصوبه بهتر ازین نیست که حضرت پادشاه زود تشریف آرند فوج عالی جاه بسبب تحریق خیام و غلبهٔ دلیران خون آشام فتح خود مصمم کرده کوس فیروزی می نواختند و بگمان آنکه هرگاه این قسم فوج عظیم دست نیافت از دیگران چه خواهد کشود زبان تهنیت رطب اللسان می ساختند و غافل ازین که نیرنگ تقدیر بهر لحظه رنگی تازه بروی کار می آرد و منشی قضا هر نفس منشور دیگری می نگارد و آنانکه از یکی اعجوبگی کارنامهٔ تقدیر آگاهی دارند بر سیرابی چمن آمال صلا نخندند که بیک سموم[1] غضبش افسردگی می گیرد + و از پژمردگی مزرعهٔ مقصود مایوس نباشند که بیک سحاب لطفش طراوت می پذیرد + از شعشعهٔ مهرش شب تاریک

[1] سموم بالفتح باد گرم کشنده و بالضم زهرها ۱۲ ام

یاس مطلع نیر عالم افروز ست + و از گردباد قهرش روز روشن طرب ظلمت شب دیجور غم اندوز + انتعاش خاطر بدون مشاهدهٔ انجام کار چون خندهٔ صبح کاذب فروغی از صدق ندارد + بوالعجب نادانی که خود را بآن خرسند سازد + و نشاط باطن بغیر از معاینهٔ انتها چون ابتسام[1] شام نفسے از بقا بر نمی آرد و طرفه از خرد بیگانهٔ که بعیش آن پردازد + حرکت مذبوحی پیش زنده دلان قابل اعتبار نیست و روشنی چراغ دم واپسین در نظر روشن ضمیران لائق اعتماد نی بسا اوقات ساقی فلک بدور اولین ساغر طرب داده که انجام آن حزن و ملال است و اکثر آنات لعبت باز سپهر شعبده طلعتهای رنگین بر روے کار آورده که آخر آن پیکر رنج و نکال[2] بیت

این باده که روزگار دارد * یک مستی و صد خمار دارد *

گویند که چون در عین[3] شکار ناقه سوار گرم رفتار خبر اشتعال نائرهٔ کارزار بگوش بهادر شاه رسانید آن شاه شیر شکار عدو شکار بمددگاری معسکر اقبال و پشت گرمی فتاح لایزال با جنود ملائک و قود بسرعت و استعجال متوجه عرصهٔ رزمگاه گردید از طرفی منعم خان بافوج سنگین در خدمت بادشاهزادهٔ عظیم الشان[4] بهادر

[1] ابتسام نرم خندیدن ۱۲ [2] نکال بالفتح عقوبت ۱۲ [3] ای در عین حالت شکار ۱۲ ام
[4] لقب عظیم الدین پسر دوم محمد معظم شاه عالم بهادر ۱۲

رسیده آبی بر نائره فتنه و فساد ریخت و معز الدین بهادر شاه با فواجِ نصرت امتزاج از جانبے برق آسا سبقت[1] نموده آتش زن خرمن شورش مخالفان گشت و در عین[2] تموز هوا بصورتِ برسات محسوس گردید و اقبال کوه تمثال چون ابر سر بفلک کشید تیر خدنگ بسانِ باران بکمالِ کثرت در بارندگی + و توپ در هکله مانند رعد در نهایت غرندگی + سیوف آبدار یاد از برق ور فشان داده + و گولهٔ توپ صاعقه کردار بر کنگرهٔ حیات ایشان افتاده + کمانها بشکلِ قوس قزح در دست دلاوران نمودار + و سیل خون از هر سو دران عرصهٔ پر آشوب پدیدار + فی میدان رزم در نظر نظارگیان خوشتر از گلزار بود و فضاے معرکه بدیدهٔ تماشائیان بهتر از گلشن بهار می نمود صحنِ حرب گاه از خون کشتگانِ رشک ارغوان زار + و نیزها بدست جوانان چون سرو و شمشاد نمودار + هزاران فوارهٔ خونین از بدن مبارزان در جوش + و چاوشان بسان عندلیبان بهزار زبان در خروش + جوهاے خونین از هر طرف مانند انهار در جریان و مرغان خدنگ در عرصهٔ هوا

۱ سبقت بالفتح پیشی گرفتن ۱۲ ۲ ای در عین شدت گرما از تندی باد غبار تیره و سیاه بر آسمان چون ابر نمودار شد ۱۲

از هر در طیران[1] عرق بر روے اهلِ ترددچون قطرهٔ شبنم بر عارض گل ریخته + و صداے چقاچاق تیر در میدان لحن چکاوک[2] برانگیخته فوج راجپوت مزعفر پوش چون گل صد برگ در نهایت زیبائی + و جوانان چیرهٔ سرخ بر سر مانند گل خورشید در غایت رعنائی + از برق سفید عرصهٔ زمین رشکِ نسترن زار + و از اعلام سرخ و سبز غبرا غیرت جوش بهار + درین هنگامهٔ جدال و قتال گاه با شاهزاده معز الدین[3] حمله هاے دلیرانه می نمود + و گاه بیدار بخت[4] بزور بازوے سخت در عرصهٔ نبرد زنگ از دلها می زدود و از آنجا که کوکب طالع بهادر شاه بر اوج رفعت و اعتلا و نیر طالع عالیجاه در حضیض[5] نکبت و ابتلا بود از منجنیق[6] فلک سنگ حادثه بر آبگینهٔ شیشه
احوال بیدار بخت رسیده دیدهٔ حیات آن قرهٔ باصرهٔ سلطنت بغبار مصیبت ریش گردیده یعنی ناگاه بدن مبارک که از نزاکت تاب گل نداشت بضرب گوله بر زمین افتاد و مقارن این حال شاهزادهٔ والاجاه[7] نیز با برادر سفر عالمِ باقی اختیار کرد نواے واویلا از شش جهت برخاست و نالهٔ واحسرتا

۱ طیران بفتحتین پریدن ۱۲ م ۲ نام نوائے ست از موسیقی و مرغی باشد به بزرگی گنجشک ۱۲ ب ۳ پسر کلان شاه عالم بهادر ۱۲ ۴ اعظم شاه ۱۲ ۵ حضیض پستی زمین و دامن کوه ۱۲ م ۶ منجنیق بالکسر فلاخن بزرگ ۱۲ منتخب ۷ پسر اوسط اعظم شاه ۱۲

از قدسیان سپهر بلند شد چون خبر این واقعهٔ جانکاه بعالی جاه رسید که
هر دو شاهزادهٔ نامدار از جان صرفه[1] نکرده بقعر دریای نبردگاه غواصی [غوطه زدن ۱۲] نموده
گوهر فیروزی بدست آورده بودند که ناگاه نهنگ اجل در رسیده هر دو را
فرو بُرده و بحیله سازی دیو سپهر تردد آن دو سلیمان ملک رفعت همه
بر باد رفت عالیجاه بادلے از درد پسر آن صد چاک و دیده به هجران نور دیده
با هزاران اشک نمناک [صفت ۱۲] گرم گیر [موصوف ۱۲] ا بعرصهٔ نبردگاه رسید و رو [موصوف ۱۲] با امیران
عظام آورده فرمود که الحال میوهٔ حیات از مزه رفت و بوے جمعیت از
گل دولت زائل شد و حلاوت زندگانی منغص گشت و بنای امل بسیلاب
فنا رفت و هنگامهٔ برهم خورد اینهمه کشمش و کوشش براے آن نوجوانان [امید ۱۲]
بود چندین چمن آرائی تردد محض جهت آن سروهاے روان اکنون
روز روشن بی جمال شان در دیدهٔ من شب تار است و گلِ سُرخ [گلاب ۱۲]
در پیش نظرم بی آن گلهاے بوستانِ رعنائی نشتر خار عزم مُصمم بر آن
دارم که خود را بمیدان در اندازم و صحن زمین بخون آن خون بجوش
آمدگان رنگین سازم امرائے نامدار مثل خانِ عالم عقیدت شعار منور خان

[1] صرفه بالفتح حیله کردن وحیله ۱۲ [2] ای عالیجاه ۱۲

و تربیت خان و راؤ دلیپ و رام سنگهه و دیگر فدویان که بر بساط جانفشانی
ثابت قدم بودند و بعضے نمک حرامان منافق که فرزین کردار کجروی مینمودند
بعرض رسانیدند کهاے شمع جمال خلافت اولا درین بزم رزم تماشاے
تردد ما مشتی ضعیف باید نمود که چسان پروانه وار خود را در آتش در اندازیم
بعد ازان هرچه بخاطر مبارک بگذرد اختیار است این بگفتند و جبین
نیاز بجاروب مژگانِ اعتقاد رُفته بهزارانِ همت و دلاوری سرگرم نبرد [جنگ]
گردیدند از انجا که خان عالم وغیره دکنیان شهامت نشان از ابتداے
متوجه شدن عالیجاه از اوجین چیرهاے سُرخ و جُبّه هاے کمخواب
به تابعانِ خود ها داده سرخروئی دارین ساخته و رخیل سپاه بجانفشانی
ممتاز نموده[1] بودند آن فریق هنگامهٔ رزم را خوشتر از بزم دانسته انتظار
این روز سعادت اندوز داشتند بالجمله از غلبهٔ این فریق که بسانِ
بحر امواج متلاطم بود سفینهٔ جمعیت اعدا بلرزه در آمد کار بجاے رسید
که منور خان متصل فیل سواری بادشاهزاده عظیم[2] الشان بهادر رسیده
نیزه بر عماری عالی زد و بصیانت سپهر حافظ حقیقی اثر نکرده

[1] ای خانعالم وغیره ۱۲ [2] ای محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر ۱۲

بار دیگر[1] بصدمهٔ هرچه تمامتر از بیشتر نیزهٔ خود را بشاهزاده رسانید شاه[2]
تهمتن به نیروی بازوی همت نیزه بدست مبارک گرفته بزخم پلارک آبدار (ای شمشیر ۱۲)
کارش تمام نمود چون تسلط[3] سپاه از حد درگذشت حسن علی خان و دیگر
سادات بارهه از مشاهدهٔ چیره دستی اعدا با خودها گفتند که ای مردان کار
وای دلاوران کارگذار فرقهٔ رجال (غلبه ۱۲) با وجود تسویهٔ (برابری ۱۲) خلقت بوسیلهٔ
شجاعت بر نسوان[4] امتیاز دارند و گروهٔ سادات بارهه[5] بسبب آنکه بارها
در میدانِ تردد کارها کرده اند بر سائر سپاه هند شرف اختصاص یافته اند
و امروز کار با دلیرانِ خونخوار افتاده اگر بطرز غزلان[6] و بخیالِ فاسد حیات
چند روزه در میدانِ کارزار پهلوتهی میکنیم اعدا به پشت ما تاخته دمار
از روزگار خواهند بر آورد و درین صورت هم داغ خذلان تا قیامت بر ناصیهٔ
حال یادگار خواهد ماند و هم در حالت گریز کلک قضا خط اجل بر صفحهٔ حیات
خواهد راند هیچ تدبیری بهتر ازین نیست که دلیرانه خود را درین دریای هفت
جوش اندازیم و جان را در راه مردی بازیم فردا یا بامراد بر سر گردون نهیم پای

۱ نوبت بهر گر کوفتن و آسیب رسانیدن ۱۲ م ۲ ای بادشاهزاده عظیم الشان ۱۲ م
۳ تسلط بر کسی دست یافتن ۱۲ م ۴ بالکسر زنان ۱۲ ۵ نام جائیست که مردم سادات
سکنه آنجا در شجاعت و تهور نظیر خود ندارند ۱۲ م ۶ غزلان نامردان ترسندگان ۱۲

یا مردوار در سر همت کنیم سر + برین متفق شده دست همت بفاتحهٔ خیر بر آورده
تگاور باد پا بمیدان انداختند و بعضی از ارباب همت خود را پیاده ساختند
آویزش صعب باهم دست داد و عربدهٔ سخت بمیان آمد دلاوران طرفین
در زور آزمائی از یکدگر گوی سبقت می ربودند + و مردم لشکر از هر دو سوی
چپقلشهای رستمانه می نمودند + باهنهای[1] آتشین[2] از تن فیلان کوه بدن
بسانِ برقی که از ابر سیاه در آید درگذشته + و جوانان از تاب تیغ
پهلو شگاف غرق سیل خون گشته + مبارزان زره پوش در بحر خون مانند
نهنگان بدام اجل گرفتار + و سپر بر دوش افتادگان معرکهٔ مصاف مانند
پشت کشف نمودار + تخته جوشن آهنین بصفای شست تیر اندازان
چون غربال[3] (پچھوا ۱۲) همه سوراخ گشته + ناوک جگر دوز باد و سه پر از سپر گرگدن گذشته +
عقابِ[4] تیر از آشیانهٔ ترکش بجهت طعمهٔ گرده گردنان به پرواز + و اژدهای[5]
شمشیر از غار نیام بقصدِ هلاک و جانگزائی مخالفان دهن باز + کاسهٔ سر دلیران
به لکدکوبِ سم سمند مبارزان بسان گوی که در میانِ خم چوگان در آید از جای

۱ بفارسی تیر چرخ گویند ۱۲ ۲ آلتی باشد مجوف بباروت پر کرده دنی آن لبسته سوی اعدا اندازند ۱۲ انفائس ۳ غربال بالکسر پرویزن ۱۲ ک ۴ عقاب پرنده ایست که بدان شکار کنند ۱۲ ک
۵ نوعی مار بزرگ جثه است که حیوانات را بدم میکشد و فرو می برد ۱۲ ان

به جائے در غلطیدن + وکشتگان معرکۂ حرب چون مرغ نیم بسمل بر روے
خاک در طپیدن + دران بحر آتشین جوش که از کثرت توپ و تفنگ
سطح زمین حکم کرۂ نار داشت بهادران سمندر[۱] راه سمند همت می انداختند
(روے زمین ۱۲)
دران دریاے پر آشوب که موج خیز فتنه بود و پاے ثبات از جا
می ربود سیاحان بحر وغا نهنگ آسامی تاختند + خزانه بندوق نقد
(جنگ ۱۲)
جانگزائی در کیسه مهیا ساخته و آب شمشیر آتش فنا در خرمن هستی انداخته +
فرات[۲] ایادی از آب سیوف متعطشان عرصۂ قطره و تردد را بقطرۂ آبی
از جان سیر گردانیده + وتشنگان معرکه نبرد را آنکه آب تیغ از سر گذشته
دم آبی بکام شان نرسیده + سینۂ گرم جوشان رزم از کثرت بے آبی
(گرمی ۱۲)
وحرارت بسان کانون در التهاب[۳] و مبارزان بتاب تنور[۴] جوشن از بی مهری
(آتشدان ۱۲)
مهر نصف النهار چون ماهی برشته جگر کباب + بسکه سیه مست سپهر مینائی بدن
دلاوران از سنگ جفا شکسته + عرصۂ زمین پر از صهباے خون ارغوانی گشته بسکه
(غراب ۱۲)
فلک کور چشم عبهر[۵] چشمان را بخاک انداخته از فضاے غبرا هزاران نرگس بر دمید +
(زمین ۱۲)

---

[۱] جانوریکه متکون میشود از آتش ۱۲ [۲] فرات بالضم آب خوش در دو خانه ایست نزدیک کوفه ۱۲ [۳] التهاب زبانه کشیدن آتش ۱۲ م [۴] تنور چیزیکه در و نان پزند ۱۲ م [۵] عبهر بالفتح نرگس و یاسمین ۱۲ م

مردان دلاور در مصاف داد مردے و مردانگی داده + وصداے زه از هر گوشۂ
زبان بتحسین کمان داران بی خطا انداز کشاده + فدویان جانباز جان بر کف
دست از براے نثار قبلۂ مجازی + و بندہ هاے وفادار به ترکتاز مستعد جانبازی
وفاسرشتان مترصد بر آن که هزار جان داشته باشند فداے راه اخلاص نمایند
و جانبازان بصد جگر سر گرم برین که بپاے سر طوق جان جان فشانی پیمایند
صداے کوس بجلاے مغز ساکنان ملاء اعلیٰ پرداخته + و آوازه کرنا گوش
(فرشتگان ۱۲)
افلاکیان اصم ساخته جمال جوانان در حلقه[۱] چون قمر بهاله نمودار + چهرۂ سرخ
گرم جوشان کارزار از شگفتگی رشک گلزار + فیلان تنا ور بضرب تیغ هژبران
مانند کوهی که از صاعقه[۲] فرو ریزد سر بر زمین فرو نموده + و صولجان[۳] خرطوم افیال
جوانان را بسان گوے در ربوده رنگین سوفار تیر در خط سبز نوخطان گوئی مرغی
است آتشین بر شاخ سنبل و زخم سنان بر عارض سیمین تنان همانا برگ
گلی ست مجروح بنوک بلبل + فلک درین وقت هنگامۂ رزم را بصورت بزم ترتیب داده
و از کشتگان هفت[۴] خوان پیش دو دام[۵] بنهاده + جامش نیم کاسۂ سر دلیران +

---

[۱] ای وقت کشیدن کمان چون در حلقۂ کمان می در آید ۱۲ [۲] تازیانه که در دست ملک ابر ست مجے آتشی که از آسمان می افتد ۱۲ م [۳] صولجان بالفتح صاد معرب چوگان ۱۲ م [۴] یعنی هفت عقبه هفت منزل که در راه رد بعیه ست در این راه جز رستم و اسفندیار کسی نرفته ۱۲ ک [۵] جانوران درنده چو شیر و پلنگ دیگر ۱۲ ابد

وبادۂ ارغوانش خونِ دلِ شیران + کبابش لختِ جگرِ هژبران[۱] که بسیخ آهنین
نیزه برشته کرده + ونغمه اش زیر وبم دردمندان که ضرب سنان برآورده
اصولش موزونی سنان جانگداز زور آوران + ومضراب تیغش زخمه زن زخم
بررگِ جان دلاوران + جوانانِ دکن وپٹه بازی بسانِ رقاصانِ هند
معلق باز واسپان پری پیکر بجلاجل زرین در جلوۀ ناز + از دائرۀ سپر صدای
رنگارنگ بگوش رسیده + ومبارزانِ هند بطریق سیه مستان بخاک وخون غلطیده +
مطربانِ هند بنغمه پردازی دلیران گرم جوش + وروهیله ها با دوتاره[۲] بنوای
پشتو[۳] درخروش + از کثرتِ گرد بسکه عالم تیره وتار گردید - بانِ آتشبار بسان
شهاب[۴] در هوا می درخشید + عماری زرنگار برپشت افیال چو لمعۀ[۵] نور + برقلۀ
طور[۶] گردی که از سطح زمین باوج سما سر برافراخته + روی فلک چون فرش زمین
اغبر ساخته + دلاورانِ رزم یکی بردیگرے تفوقِ جوے وتهمتنان درهیجا یکی
به از دیگرے سرگرم تگاپوے + یکی را دست چپ از صدمۀ بان بریده + ودیگرے کیشی

۱ هزبران بالکسر وفتح را شیر درنده ۱۲ ۲ دوتاره نام سازیست ۱۲ ۳ پشتو زبان روهیله ۱۲
۴ شهاب بالکسر ستاره که دیو ودیوان را گویند چون دیوان میخواهند که بریده سوے آسمان
روند هنگامیکه نزدیک آسمان رسند فرشته بر سر آنها می زنند ۱۲ اس ۵ بالفتح روشنی ۱۲
۶ طور بالضم کوهی ست که بران معراج موسیٰ پیغامبر علیه السّلام شده بود ۱۲ ابرهان

کمان بدستِ راست وتیر بدهان کشیده یکی سر از تن بضربِ تیغ برزمین
افتاده تن بی سر دست به تیغ زنی کشاده + یکی بزخم تیر سرخروئی جاوید
اندوخته - یکی را ناوک دلدوز بر کالۀ جگر دوخته یکی را نوک نیزه بر جگر
رسیده تمامی نیزه از پشت گذارنده سر بدخواه بریده + یکی شمشیر بکف
با مخالف درستیز + یکی دست بگریبان که اینک خنجر تیز + یکی از شکستن
اسلحه مستعد جنگ مشت یکی کمان در قبضه وتیر در انگشت یکی بصدمۀ پیشانی
بسانِ قجقار[۱] جنگی مغز دشمن شگافته + یکی بقوتِ دست پنجۀ عدو برتافته +
یکی نعره زنان که اینک رسیدم خبردار شو + یکی فریاد کنان که وقت شرم ست
از پیش مرد + یکی از تابِ آفتاب جوشن[۲] از هم ریخته + یکی با جامۀ حریر[۳] به عدد
۳ جامۀ ریشمی ۱۲
درآمیخته یکی بهمت درست اسپ برفیل انداخته + یکی بعزم دست برد خود را
پیاده ساخته یکی را چشم از کثرت غبار فرو بسته + یکی را از بس گرد نفس در
گلو شکسته + یکی را زخم شمشیر تا حمائل[۴] گذشته + یکی را بزخم گرز فرق دو لخت[۵] گشته
۵ دوپاره ۱۲
یکی را بضربِ گوله چون پنبۀ حلاج اعضا بر هوا پریده + یکی را نوک خنجر
سینه وجگر دریده + یکی بقول چاوشان[۶] مست بجنگ یکی سرگرم بدخاش

۱ قجقار بروزن کهسار گوسفند ۱۲ ۲ ای زره بسبب شدت گرما زره بربدن بچسپیده ۱۲
۴ حمائل مراد از سینه است زخم شمشیر از سر تا بسینه گذشته ۱۲ ۶ چاوشان نقیب ونگهبانان ۱۲

بهر نام و ننگ + یکی را پاس نمک دامنگیر + یکی در بند وفاے عهد اسیر
یکی را نظر برین که در میدان مردانِ مردانه باید مرد + یکی را منظور اینکه
جان بناموس باید سپرد + یکی بامید ترقیِ دولت و جاه راه جان نثاری
پیش گرفته + یکی از بهر درستی عهد طرز جانفشانی پذیرفته + یکی را از غیرت
مو بر تن خاسته + یکی از بهر حفظِ شرم رنگ بر رو کاسته + یکی بزورِ بازوی
خود نازنده + یکی دست نیاز سوے فلک تازنده + یکے را دعاے نصر من الله[1]
بر رواز نده ۱۲
در روزبان + یکی را دست دعاے سوے آسمان یکے پناه به پیرانِ طریقت
برده + یکی خود را به فضل حق سپرده + یکی را دعاے سیفی برزبان یکے را
تعویذ الامان حرز جان + یکی بافسون و دمدمه گرم جوش + یکے به سحر و جادو
منتر ۱۲
سخت کوش + یکی را جگر برمحِ مصقولِ خسته یکی را بضرب گرز مغفر[2] شکسته
بالجمله هر یکی بقدر امکان سرگرم جانفشانی بود چون دران روز زد و خورد
شرط ۱۲
حسن علی خان و حسین علی خان بجز اجتهاے متعدیه چهره نگار سعادت
گشتند و سید نورالدین خان در تردداتِ نمایان بدرجهٔ شهادت
رسید + اعدا دلیرانه قصد بر آن آوردند که به شمشیر آبدار سر آن سردار
جدا ۱۲

[1] فتح از خداست ۱۲ [2] مغفر خود که در جنگ بر سر نهند ۱۲

از تن بر دارند عنایت الله خان پسر لطف الله خان را که با جوانانِ جرار
سرگرم کارزار بود در گِ حمیت بجوش آمد و عرق سپاه گری حرکت نمود
رگ ۱۲
با وجود غلبهٔ اعدا ایمجا با اسپ همت گرم خیز ساخته بجنگ پیوست مخالفان
دست از ساداتِ باز داشته بر[1] وصولت آوردند آن شیر معرکهٔ مصاف
تا دیری دست نمایان بکار برده با رفقاے خود از گلشن جلادت گلهاے
شهادت چیده زیب دستارِ سعادت ساخت + هلا اے هوشمندانِ خبیر
و خردمندانِ بصیر دریابید که مخلوق چون لعبتی ست بدست لعبت بازِ مصنوع
مانند پرده ایست در حکم صانع بے انباز + نهایت تگاپوے انسان بقدر
طاقتِ بشری بقدم سعی دویدن ست نه متکفل برمنزلِ مقصود رسیدن +
ذمه دار ۱۲
و غایت تردد کشاورز مزرعه کاشتن و سرسبز داشتن ست نه ضامن دانهٔ
هندی کسان ۱۲
مراد چیدن + بسا روشندلان بروغن تدبیر سراج منیر مدعا افروختند
چراغ ۱۲ روشن ۱۲
که نسیمِ حوادثِ فلکی بیک لمحه خاموش ساخت + و بسا نخلبندانِ خردمند
نهالِ مقصود در سرزمینِ ظهور نشان دادند که عواصف[2] جبارے حکم
قضا بیک لحظه از پا در انداخت خیمهٔ مدعائی را که فراش عقل بطناب و اوتاد[3]

[1] اے بر عنایت الله خان ۱۲ [2] عواصف بادهاے تند ۱۲ [3] اوتاد میخها جمع وتد ۱۲

اسباب برافرازد اگر از تند باد حکم ایزدی از جا درآید چہ تدبیر + و شاہد
مطلبی را کہ ماشطہ[1] تردد ہر ہفت کردہ بجلوہ درآرد اگر حجابی از غیب
حائل شود ناظر را چہ تقصیر + سہامان[2] مضمار[3] دانش مقرر نمودہ اند کہ ہیچ
سپرے مانع تیر (بینندہ ۱۲) حوادث سماوی نمیتواند شد و ہیچ تدبیرے دافع
بلیات آسمانی نمیتواند گردید + آنرا کہ جمیلۂ دانش از حلیۂ[4] اقبال ماراست
دیدۂ امیدش مکدر بغبار حوادث غیبی ست و آنرا (معشوقہ ۱۲) کہ ناصیۂ طالعش
ببارقۂ سعادت روشن مقدمۃ الجیش عساکر اجلالش امداد لاریبی چنانچہ
منخسف گشتن بدر اقبال عالی جاہ بعقدہ ذَنب بلاے ناگہانی دلیلی
است روشن + و باوجود رسیدن بساحل مقصود بگرداب فنا فرو ریختن
سفینہ حیات آن دریادل برہانی ست مبرہن + تفصیلش آنکہ چون
بکوشش فدویان جانسپار فوج عالیجاہ باوجود شہادت شہزادہا
بر اعدا چیرہ دستی یافت و نزدیک رسید کہ صورت مطلوب در آئینۂ
امید جلوہ نمائش گیرد فلک حسد پیشہ کہ ناتوان بینی کار اوست تنگ چشمی (اے غلبہ ۱۲)

[1] ماشطہ آرایندۂ عروس ۱۲ ک [2] سہامان تیراندازان ۱۲ [3] مضمار بالکسر میدان ۱۲ [4] حلیۂ بالضم و بالکسر زیور کہ از جواہر و نقرہ و مانند آن سازند ۱۲ ام

رونق بازار او + غذایش خون دلیران ست + و طعمۂ آتشش گردۂ
شیران بازی دیگر برانگیختہ کردہ و ناکردہ بخاک برابر ساخت یعنی
در عین گرمی ہنگامۂ نبرد (جنگ ۱۲) بادی تند از جانب جنوب کہ مقابل فوج
عالی جاہ بود برخاست بحدی کہ اگر بر کوہ رسیدے از جا بر کندے
و غبار سیاہ عرصۂ عالم را چنان گرفت کہ عالم در چشم جہان بین مردم تیرہ
و تاریک ساخت تیرے کہ مردم عالیجاہ بر اعدا می انداختند ہم بآنہا
مے رسید + و بانہائے آتشین کہ بطرف معاندان[1] عالیجاہ سر میدادند
باعث ہلاک مردم این طرف میگردید سپاہ بہادر شاہ (سپاہ بہادر شاہ ۱۲) ظہور این لطیفۂ
غیبی از امداد آسمانی دانستہ مخالفان را بہ تیر و تفنگ دہان وگر فتند
و دران عرصۂ رستخیز راؤ دلیپ و منور خان و خانعالم و تربیت خان
و مطلب خان و رام سنگھ (قیامت ۱۲) ہاڈہ و دیگر بندہاے جانفشان بکار آمدند[2][3]
رفقاے آنہا سرداران خود در گشتہ یافتہ دست از جنگ باز داشتہ
بالاشہاے آنہا از معرکہ پہلوتہی ساختند و بعضے نمک حرامان کہ در راہ
خدع و تزویر خود را بصورت مخلصان وانمودہ بودند نرد دغا باختہ

[1] معاندان عناد کنندگان ۱۲ [2] اے سپاہ عالیجاہ ۱۲ [3] اے بقتل رسیدند ۱۲

پاے تردد در عرصۂ ناموس بیرون کشیدند و درر کاب عالی جاہ غیر از بندہ ہاے جلو بادشاہی واکثری از بندہاے جان بناموس دہ ہیچ یکی نماندہ وفوج بہادر شاہ چو دائرہ کہ بر مرکز محیط شود از چہار طرف محاصرہ نمودہ بہ تیروبان در گرفتند عالیجاہ باوجود این حال در تردد جنگ قطب آسا پا برجا بودہ خود بدولت تیراندازی می نمود چنانچہ چہار ترکش از تیر خالی ساخت ہر تیرے کہ از شست آن راست کیش در آمد جوانی را بخاک وخون انداخت باآنکہ بدن مبارکش بسنانہاے آبدار مجروح شدہ بود حسابی از ان برنگرفت[1] بر رومال چہرۂ مبارک پاک نمودہ تیراندازی میکرد گویند کہ شاہزادہ والا تبار درسن دہ سالگی برفیل سواری خاصہ بود ہرگاہ تیر بر آن شہاب اوج سلطنت رسیدے عالی جاہ بدست خود کشیدے تا آنکہ تیر دیگر رسید آنرا نیز بر آوردہ فرمودند کہ در ہودج استراحت نمائید آن شیر دل اصلابران راضی نشدہ ہمچنان نشستہ تماشاے نیرنگی روزگار معاینہ می نمود دیگر نقل میکنند کہ چون برسیدن جراحات مزاج مبارک عالیجاہ غیرت آب فرمود فیلبان التماس کرد کہ ابریق[2]

۱ه اے در خیال نیاوردہ ۱۲ ۲ه ابریق بالکسر کوزۂ آب ۱۲ کشف

آب عقب عماری خاص ست برزبان گوہر فشان آوردہ کہ اے نادان این نہ آن وقت ست کہ از مقابلۂ اعدا بطرف دیگر متوجہ باید شد درین اثنا چون فیلبان مجروح شدہ برزمین افتاد خود بدولت پاے مبارک از عماری بر آوردہ باشارۂ فیل را پیش راندند + افسوس از جفاے سپہر ستمگار + وصد حیف از بیدادی این فلک خونخوار + کہ کشتی عمر نوح در طوفان بلا انداختۂ اوست ویوسف مصری بچاہ اجل اسیر ساختۂ او + از جورش تخت سلیمان برباد + وبستمش تاج قباد[1] برزمین افتاد + از چین جبینش خانۂ صد قیصر وفغفور خراب + واز قہرش رستم بسان زال در نالۂ اضطراب + کیخسرو از جام قہرش ہلاہل ممات چشیدہ + وبیزن[2] از جورش بزندان ابتلا منزل گزیدہ خورشید (زہر ۱۲) عمر افراسیاب از بیدادی او بمغرب فنا رسیدہ + وسیاوش از دست ایذایش بمنزل مرگ ماوا گزیدہ + وشنۂ تیزش گردن گردنان بریدہ وخنجر قہرش سینۂ سروران دریدہ + نہ او را باکس وفائے نہ در دل غبار اندودش صفائی + از نیرنگی اوست کہ طشت شفق از شام بخون تاجداران مالامال + واز قہر

۱ه قباد نام پدر نوشیروان ۱۲ ۲ه بیزن بالکسر وبازاے فارسی نام پسر گیو کہ افراسیاب در چاہ زندان انداخت ۱۲ ک

اوست کہ خنجر مہر ہر صباح بخون شہریاران برنگ آل + نی نی ہرچہ
گفتم ہمہ تُرّہات ست انچہ سفتم ہمہ خزف وطامات + این ہمہ رنگ آمیزی
تقدیر ست + این ہمہ حکمت قادر قدیر فلک پیش حکم او چون چرخہ
پیرزال شب وروز در سیر ست + وطائر[۵۱] کوکب بصفیر [آواز ۱۲] آمرزش لیلاً
ونہاراً در طیر + حاکم محکم اوست دیگران ہمہ محکوم + وبقا ودوام مر اوراست
باقی ہمہ معدوم + تا چند ازین مقولہ بیان نمایم + وتا کی دست وقلم
تحریر آن فرسایم + ہمان بہ کہ بر مطلب اصلی باز آیم + وجریدۂ مدعا کشایم +
اگرچہ عالیجاہ باوجود رضاے معبود دست از جنگ باز نمیداشت اما
ازانجا کہ جامۂ عمر بر بدن مبارک تنگ آمدہ بود ناگاہ تیر بندوق
بر پیشانی عالیجاہ رسیدہ بصدمۂ آن غیبی کہ پیام اجل بود شاہباز
روح مبارک از دام گاہ فنا بہ عالم قدس پرواز نمود صفوف ملائک کہ در
عرصۂ ہوا تماشاے شجاعت ودلاوری آن شیر بیشۂ ہمت می نمودند
برکاب عالی ہمعنان گردیدند وقدوسیان جنت فوج فوج باستقبال
آنحضرت گردیدند حور بجاروب گیسوے مشکین جنت رفت وروب نمود +

۵۱ طائر اے نسر طائر ۱۲

ورضوان خیر مقدم[۵۱] گفتہ ابواب خلد برین بر رویش کشود + نواے مرحبا
از بہشتیان بگوش آن عالیجاہ رسید در بہشت باہرو شاہزادہ بدان سان
منزل گرفت کہ قمر با سعدین[۵۲] در یک برج آرام گیرد + ودر خلد باہر دو
صاحبزادہ بدانگونہ مقام کرد کہ سرو با شمشاد وعرعر بیک چمن مسکن پذیرد +
بندہاے بادشاہی مثل جے سنگہ کچھواہہ وغیرہ از مشاہدۂ این
حالت پر ملالت دست از محاربہ باز کشیدہ بدرگاہ [مقام نام ۱۲] بہادر شاہ ناصیہ سای
عبودیت گشتند وذوالفقار خان بہادر بزخمی کہ بر پشت برداشت
عنان عزیمت بطرف گوالیار معطوف ساخت ملازمان شاہی باوجود
شہادت عالیجاہ پاے از میدان برند کشتہ [نام مقام ۱۲] ہمچنان سرگرم کارزار بودند
بہادر شاہ سوارہ بر فیل بسان مہر منیر کہ در وسط نصف النہار بر سپہر
برین طلوع دولت نماید تماشاے شجاعت ودلیری آن ہژبران بیشۂ
شہامت فرمودہ زبان فیض بیان بتحسین وآفرین[۵۳] کشود وحکم فرمود کہ
الحال این جماعہ در سلک ملازمان سرکار فیض آثار ما بدولت شرف

۵۱ مقدم بالفتح از سفر یا از جاے باز آمدن ۱۲ منتخب ۵۲ سعدین زہرہ
ومشتری ۱۲ ۵۳ اے بہادر شاہ ۱۲

اختصاص یافتند از پرخاش انها دست باز دارند واز جان و مال
اصلا نیاز ارندا ما از انجا که دران صحرای پر شر و شور که چون عرصات
قیامت پر آشوب بود حرف کسی کسی نمی شنید سپاه طرفین تا دیری
دست بتاراج امتعهٔ عالی جاه و شاهزاد ها دراز نمودند روی زمین
از لعل جواهر آبدار رشک کان بدخشان گردید + واز کثرت گهر ریزی
سطح ارض غیرت بحر عمان + وروی دشت از ریزش اشرفی ها
چون صحن چمن در موسم خزان برگ ریز از گونه اصفر گرفت واز پراگندگیهای
(رنگ زرد ۱۲)
روپیه ها بساط دشت نسترن زار گشت واز اقمشه الوان بسکه بهر طرف
ریخته گویی که فراش قدرت فرش بوقلمون گسترانیده درین کشاکش
غارتگری فلک ستیزه خو هنگامهٔ کشاکش گرم ساخت هر که دست
بر بدرهٔ زری زد از دیگری تیغ بر سر میخورد یکی درج
جواهر بکف آورده + واز دست دیگری گوهر جان سپرده +
یکی اقمشهٔ رنگارنگ از دست غیری کشیده + و دیگری
جامهٔ حیات در تنش دریده + یکی بر اسپ صبا رفتار
سواری نموده + بزخم دیگری راه فنا پیموده یکی

نیزه بدست رسانده از دست دیگری جنازه بملک عدم رانده یکی غارت
خیمهٔ زر و در دل نقش بسته + و دست قضا طناب عمرش گسسته بسا
مردم درین خیال جان باختند + و بسا خلق ازین خیال خام خود را
بمهلکهٔ فنا انداختند + چون ظلمت شب پرده برروی روز انداخت +
و فلک سیه روز جهان را تیره و تاریک ساخت هر یکی دست از تردد
باز کشیده بمسکن خود ها منزل گزیدند + هبوب نسائم فیروزی بر پرچم
رایات جهانگشای فرخنده طالعی ست که چمن سعادتش بآبیاری
تائید ربانی سیراب + وگلشن دولتش[۱] بسحاب امداد سبحانی شاداب
باشد + هر نفس شمائم اقبال نکهت افزای مشام آمال اوست + و هر دم
نسیم افضال شگفتگی پیرای ازهار جاه و جلال او + دولاب سپهر هر لحظ
بطراوت بخشی گلزار دولتش + و باغبان فلک هر ساعت به چمن آرائی
گلشن شوکتش اعلام عظمتش همیشه بدستیاری امداد غیبی سربلند و ممتاز +
الویه سطوتش همواره به فتوحات لاریبی سرافراز + جبین بختش مطلع انوار
فیوضات + طالعش مزین بنقوش فتوحات + همت تقدیر بانجام

۱ ضمیر شین راجع بسوی فرخنده طالع ۱۲

مطالبش مصروف + و حکمت قدیر باتمام مآربش مشغوف + اعدا از
هیبت شیر حکمش در رمیدن + و سبزهٔ مرادش از جویبار اقبال و میدن (قزلیقه ۱۲)
ماهی دولتش در بحر ترقیات همیشه تازه رنگ + و پلهٔ میزان مدار حشمتش
بمقدار بقاگران سنگ + برق سیوف آبدارش آتش زن خرمن
مخالفانِ تیره روز + نائرهٔ (اے گران بار ۱۲) خنجر جانگدازش دشمنان را خانه سوز + آسمان
غاشیه اطاعتش بر دوش + و فلک حلقهٔ بندگیش در گوش + ازانجا که
از جنابِ کبریا این منصب بزرگ بذاتِ مقدس بهادر شاه عالم پناه
مرحمت گشته بود چنین فتح و نصرتے که از حوصلهٔ دریافت بیرون بود و در
پیش دشوار پسندان بهیچ گونه آسان نمی نمود محض بتائید غیبی و امداد
لاریبی دست داد آن خدیو آفاق بادائے این عطیهٔ والا از غایت خشوع
فرق فرقد[1] فرسا بر زمینِ خضوع نهاده زبان را بشکر منعم حقیقی شکر ریز ساخت
و جوق جوق[2] امرائے عظیم الشان بادائے تسلیمات مبارکباد دست عقیدت را
سربلندی جاوید بخشیدند و کوس فیروزی بسانِ ابر نوروزی سلطنت

[1] فرقد نبات النعش صغری ۱۲ [2] جوق بالفتح گروه سواران و پیاده که بتازیش فوج خوانند ۱۲ کشف

در گنبد دوار انداخت بعد اتمام جنگ چون اجساد آن والا نژادانِ
قدسی نهاد بنظر اقدس در آمد بمقتضائے نسبت باطن و رقت قلب
بے اختیار اشکِ حسرت در دامان ریخته بر زبانِ گوهر بیان آوردند که
این عزیزه مصلحت نیندیش خود را در بلا و مارا در تاسف دعنا انداخت
که ببقیهٔ عمر نقش این افسوس از صفحهٔ خاطر زائل نخواهد شد پس حکم فرمود که
آن شیرانِ فیل سوار را در تختهٔ تابوت جا دهند و پردگیانِ سراوقِ
اجلال را بانواع عزت و احترام قریب دائره جا داده دو نهالِ چمن
سلطنت یعنے والاتبار و بیدار دل را که چون دُرِ یتیم بودند در کنار گرفته
بانواع نوازش و تفقدات دلداری نموده اشک از دیدهٔ آنها پاک
فرمودند و بعد دو روز در باغ نور منزل نزول اجلال فرمود دیدهٔ سکنه
مستقر الخلافه را که بسانِ ماه عید منتظر جمال مهر تمثال بودند منور ساختند
و حکم اقدس شرف نفاذ یافت که فوج سنگین به گوالیار رفته عمدة الملک
اسد خان را با بهیر و بنگاه که در انجا متوقف شده بودند باکبر آباد بیارند
چنانچه کار پردازانِ اشغالِ سلطنت حکمِ والا را کار بند شده در اندک
فرصتی مطابق امر بعمل آوردند آن وزیر مشیر با سائره اسباب

وکار خانجات بمستقر الخلافہ رسیدہ بشرف استلام عتبۂ علیۂ دولت دارین حاصل نمود و ذوالفقار خان نیز برفاقت پدر بسعادت عتبہ بوس دریافت و مشمولِ عنایاتِ اقدس گردید بندگانِ حضرت سلیمان مکان بمقتضائے کمال عنایت آصفِ ثانی نواب اسد خان را بخطاب آصف الدولہ ممتاز ساختند و بوکالت مطلق عزامتیاز کرامت فرمودند و منعم خان کہ از ابتدائے متوجہ شدن الویۂ عالیہ بہ ہندوستان الی الآن بفراوان تردد و حسن تدبیر جان فشانی بکار بردہ بخطابِ خانخانان بہادر ظفر جنگ شرف اختصاص حاصل نمودہ مسند آرائے وزارت گردید و ہمہ ہا بالقاب و خطاب و ترقیات مناصب فرق عزت برافراختند

خاتمة الطبع حمد شاہنشاہی را سزد کہ فرمان روای دو جہان ست و خالق زمین و آسمان ونعت رسولی را کہ بوستان رسالت را رنگ و بوئیست و دریای نبوت را آبروی اما بعد کتاب نایاب مقبول خاص و عام **جنگ نامہ** نام از تصانیف آفتاب فلک بے مثالے نعمت خان عالی کہ از جنگ و جدال نور چشمان عالمگیر بادشاہ مالامال ست و از عمدگی بے مثال در مطبع منشی **نولکشور** واقع لکھنؤ بسر پرستی معلی القاب **منشی بشن نرائن صاحب** بھارگو مالک مطبع دام اقبالہ باہتمام سیٹھ کیسر داس سپرنٹنڈنٹ ماہ فروری ۱۹۲۵ء ۱۳۴۳ھ بصحت تمام طبع گردید

عود ہندی ۔ رقعات چکیدہ خامہ حضرت نجم الدولہ میرزا اسد اللہ خان غالبؔ دہلوی سلیس عبارت موافق روزمرہ مثل اردوئے معلے کے مرتبہ چودھری عبد الغفور ۔

کتب منشیات فارسی

انشائے فیض رسان ۔ انشائے آموزی کے واسطے ہر قسم کے القاب و آداب کے صفات کے فقرے ہیں مصنفہ منشی حفیظ اللہ

انشائے خلیفہ ۔ مع اشعار کار آمد خطوط نویسی مشہور ۔

انشائے ہرسی ۔ از خلیفہ شاہ محمد قنوجی ۔

انشائے تمیز مصنفہ منشی کالی رائے تخلص تمیز ۔

انشائے مادھو رام مصنفہ منشی مادھو رام ۔

انشائے منیر ۔ خط نستعلیق مصنفہ میر صافی لاہواری ۔

ایضاً ۔ بخط شکست ۔

انشائے جامی مصنفہ عبد الرحمن جامی

انشائے طاہر وحید ۔ از منشی مرزا طاہر وحید ۔

انشائے فائق مصنفہ مولوی خالق ۔

انشائے دولت رام مصنفہ منشی دولت رام ۔

انشائے گلزار عجم مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی ۔

انشائے مفید ۔ تصنیف منشی لچھمی رام پنڈت ۔

انشائے دلاویز ۔ تلازم شطرنج میں مصنفہ عبد العزیز ۔

انشائے عجیب ۔ اس میں رقعات ہیں سوائے لفظ فارسی کے لفظ عربی نہیں ہے مصنفہ منشی محمد جعفر ۔

انشائے صفیر بلبل ۔ مع صحت نامہ یہ بڑے رتبہ کی انشا ہے متین عبارت کی ہے مصنفہ مولوی عبد اللہ خان علوی خرجوی جس کا پایہ نثر نگاری میں ہم رتبہ قدما ہے ۔

انشاے دلکشا۔ جلی قلم مصنفۂ منشی فتح چند۔

انشاے بے نقاط۔ سب رقعے صنعت غیر منقوط النقاط مین تصنیف منشی کامتا پرشاد۔

انشاے لطیف۔ اسم بامسمی ہے منشی ہیرالال۔

رقعات عالمگیری۔ وہ رقعات جو خود بادشاہ عالمگیر نے طرف شاہزادگان وغیرہ کے تحریر فرمائے۔

رقعات عزیزی مصنفۂ عبدالعزیز آروی۔

رقعات قتیل جس مین سلیس عبارت مطابق تکلم اہل زبان مصنفۂ مرزا محمد حسین قتیل۔

رقعات ابوالفضل۔ علامۂ زمانہ بابر شاہ۔

پنج رقعہ مصنفۂ ارادت خان اضفع اور پنج رقعہ ظہوری ہے پورے حاشیہ

ہر دو شرح ہین۔

۱۔ شرح۔ از عبدالرزاق یمنی۔

۲۔ شرح۔ از مولوی عبدالماجد۔

رقعات بیدل۔ مصنفۂ مرزا عبدالقادر بیدل۔

رقعات لچھمی نراین۔ مصنفۂ منشی لچھمی نراین۔

رقعات منظہری سلیس عبارت کے رقعے مصنفۂ محمد صادق حسین۔

رقعات امان اللہ حسینی۔

رقعات نظامیہ

رقعات گلستان حکمت۔ از مولوی عبدالعزیز۔

پنج رقعہ ولایت۔ مصنفۂ سید ولایت حسین۔

دستور المکتوبات۔ مصنفۂ منشی نوندرائے۔

دستور الصبیان۔ مصنفۂ منشی نوندرائے۔


۱۲۷۵۰۱